

ایستاد هفت

سال سی و ششم، شماره سوم
مرداد و شهریور ۱۴۰۴
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۱۳



چو یا جهانبخش | رسول جعفریان | سیدعلی میرافضلی | سیدرضا باقریان موحد | عبد الجبار رفاعی / محمد سوری
زهرا آقابابایی خوزانی | سیدعلی کاشفی خوانساری | مهدی عسگری | حمیدرضا تمدن | امید حسینی نژاد | حیدر عیوضی
اریا طبیب‌زاده | رقیبه فراهانی | میلاد بیگدلو | سید احمد رضا قائم‌مقامی | مجید جلیسه | علی راد
محمد شمسواری | عارف نوشاهی / شیوا امیرهدایی | مریم حسینی | علی نیک‌زاد | سیدعلی موسوی
غلامحسین خدری | علی ایمانی ایمانی | علی کاملی | فرهاد طاهری | سهیل یاری گل‌دژه | امید طبیب‌زاده | سید محمد عمادی حائری

مگر ز مضر به گنجان «بشیر» می‌آید | مقتل الحسین (ع) ابو حاتم، محمد بن حبان بسنی (م ۳۵۴)

رباعیات شهر آشوب حسن دهلوی | معرفی نشریه اتاق آبی

از نگاه عربی: منتفکران معاصر ایران و جهان عرب (۲) | از ازدواج تا طلاق: روی و پشت یک سند

روابط قصه‌گویان دینی و حاکمان سیاسی | امامزاده حضرت شاه‌زندو (ع)

محمد عابد الجابری و نقد عقلانیت عربی | خراسانیات (۶) | آینه‌های شکسته (۱۰)

یادداشت‌های لغوی و ادبی (۵) | اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

نویشتگان (۱۴) | یادداشت‌های شاهنامه (۸) | چاپ‌نوشت (۲۰) | از شیعه علی (ع) تا دین علی (ع)

طومار (۱۲) | قصص الأنبياء در میراث اسلامی | المستخلص

تحفة البرره مجدالدین بغدادی در آثار شمس‌الدین محمد الأطعانی | کتابخانه یعنی غنای زنده زاینده

نقد ترجمه فارسی مابعدالطبیعه ارسطو اثر شرف‌الدین خراسانی

مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش | تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

نکته، حاشیه، یادداشت

پیوست‌آینه پژوهش: ♦ سلسله‌مباحث نظری در باب تاریخ ادبیات، براساس آرای رینه وِلک (۲)

♦ در میانه حکایت و تصحیف

تحلیل روشمند ادعاهای انتحال در حوزه فلسفه اسلامی

دفاع از اصالت آثار علمی و رعایت اخلاق پژوهشی

عضو گروه فلسفه، کلام و اخلاق دانشگاه پیام نور تهران | غلامحسین خدری

| ۵۶۱ - ۶۰۷ |

۵۶۱

آینه پژوهش | ۲۱۳

سال ۳۶ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۴

چکیده: این مقاله به بررسی ادعاهای مطرح شده در مقاله «مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش» می‌پردازد که اتهاماتی نظیر انتحال علمی و تخلفات پژوهشی را علیه آثار اینجانب در سه بخش (مقدمه، مقالات/کتاب‌ها و حقوقی)، مطرح کرده است. مسئله اصلی، ارزیابی اعتبار این اتهامات و دفاع از اصالت آثار در چارچوب اصول اخلاق پژوهشی است. روش تحقیق مبتنی بر تحلیل روش شناختی، محتوایی، ارجاعی و قانونی با استناد به آیین‌نامه‌های وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (مصوب ۱۳۹۸)، منشور اخلاق پژوهش و استانداردهای بین‌المللی COPE و ICMJE است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ادعاهای انتحال فاقد مستندات معتبر، شفافیت روشی و انسجام علمی بوده و بر تعمیم‌های غیرمستند استوار است. این مقاله ضمن رد اتهامات، بر لزوم رعایت اصول اخلاقی در نقد علمی تأکید کرده و پیشنهاد می‌دهد بررسی‌های مشابه برای آثار همه پژوهشگران انجام شود تا گفتمان علمی در ایران تقویت گردد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق پژوهش، انتحال علمی، نقد روشمند، اصالت آثار، استانداردهای پژوهشی، تخلف پژوهشی، حقوق معنوی، فلسفه اسلامی.

A Methodical Analysis of Plagiarism Allegations in Islamic Philosophy: Defending the Authenticity of Scholarly Works and Upholding Research Ethics
Ghulam-Hussein Khedri

Abstract: This article responds to the accusations advanced in "A Review of Unprecedented Plagiarism in Scholarship" (*Ayeneh-ye Pazhubesh*, no. 212, 1404), which alleged instances of plagiarism and research misconduct in the author's works across three areas (introduction, articles/books, and legal issues). The central issue is an assessment of the validity of these claims and a defense of the authenticity of the works in question within the framework of research ethics. The methodology is based on methodological, content-based, citation, and legal analysis, with reference to the bylaws of the Ministry of Science, Research, and Technology (2019), the Research Ethics Charter, and the international standards of COPE and ICMJE. Findings indicate that the plagiarism allegations lack credible documentation, methodological clarity, and scholarly coherence, and are instead founded upon undocumented generalizations. While rejecting the accusations, the article emphasizes the necessity of adhering to ethical principles in academic critique and suggests that similar assessments be conducted on the works of all scholars in order to strengthen the culture of scholarly discourse in Iran.

Keywords: research ethics; academic plagiarism; methodical critique; authenticity of works; research standards; academic misconduct; intellectual rights; Islamic philosophy.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نخست: مقاله‌ای با عنوان «مروری بر تخلفات گسترده در پژوهش» به نشریه آینه پژوهش ارائه شده و در همین شماره منتشر شده که اتهاماتی نظیر انتحال علمی و تخلفات پژوهشی را علیه آثار اینجانب، غلامحسین خدري، دانشیار گروه فلسفه، کلام و اخلاق دانشگاه پیام نور مطرح کرده است. این اتهامات که عمدتاً بر شباهت‌های متنی و ادعای نقض حقوق معنوی استوار است، بدون ارائه مستندات کافی یا طی فرایندهای قانونی، به صورت عمومی منتشر شده‌اند. هدف این تحقیق، بررسی روشمند این ادعاها، دفاع مستند از اصالت آثار علمی اینجانب و ترویج گفتگوی مبتنی بر اصول اخلاق پژوهش در فضای آکادمیک است. این مقاله با رویکردی علمی و نه شخصی، به تحلیل اتهامات از منظر روش‌شناختی، محتوایی، ارجاعی و حقوقی می‌پردازد و با استناد به آیین‌نامه‌های وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (مصوب ۱۳۹۸)، منشور اخلاق پژوهش، و استانداردهای بین‌المللی COPE و ICMJE، به روشن‌سازی موضوع و تقویت فرهنگ نقد علمی کمک می‌کند. اینجانب از نقد علمی استقبال می‌کنم، اما بر این باورم که نقد باید با رعایت بی‌طرفی، استناد معتبر و پرهیز از پیش‌داوری انجام شود تا به جای تخریب، به رشد دانش و اخلاق پژوهشی منجر گردد.

دوم: گاه محتوای پنهان و انگیزه‌های نهفته در پس یک ادعا، نه در صراحت عبارات، بلکه در لابلای جملات یک نوشته یا پیام منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی یا حتی در متن همین نوشته‌ای که - متأسفانه - به جای «هجویه» در قالب «مقاله» صورت‌بندی شده، آشکار می‌گردد. از همان ابتدای مطالعه این متن - که شامل مجموعه‌ای از نسبت‌ها و برداشت‌های فاقد استناد کافی در موضوع «انتحال» و «سرقت علمی» نسبت به اینجانب، همراه با پاره‌ای دیگر از ادعاها درباره تخلفات پژوهشی - تا پایان آن، خواننده با حجم قابل توجهی از اظهارات یک سویه مواجه است. در قسمت پایانی این متن، نام فردی به عنوان نویسنده یا مرتبط با موضوع کتاب‌های اینجانب ذکر شده است؛ فردی که حسب اطلاعات منتشرشده در منابع رسمی، استادیار پژوهشکده علوم اسلامی، گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه حوزه و دانشگاه است. در برخی گفتگوها و محافل غیررسمی (بدون امکان راستی‌آزمایی مستقل از سوی اینجانب)، نقل شده که ایشان انگیزه خود را در طرح این مطالب، در قالب انجام وظیفه‌ای شرعی یا اخلاقی تبیین کرده‌اند. این نقل‌قول‌ها صرفاً بازتاب‌دهنده شنیده‌ها و گزارش‌هایی است که به اینجانب منتقل شده و مسئولیت صحت یا سقم آنها متوجه ناقلان اصلی است.

این پرسش برای نگارنده مطرح است که چه ارتباط مشخص یا قابل استنادی میان فردی با نام «سیدعلی موسوی» - که عنوان نویسنده، البته بدون ارائه نشانه‌ای از هویت حقیقی، در این نوشته درج شده - با اینجانب یا با محتوای کلی متن وجود دارد که موجب طرح این دیدگاه‌ها با این غلاظ شداد، از سوی وی شده است؟

از سوی دیگر، قابل توجه است که آقای محمدهادی توکلی طرقي، که بنا بر سوابق موجود در فاصله سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ با مدرک کارشناسی ارشد و در سمت کارشناس اجرایی، بخشی از امور مرتبط با بخشی از طرح پژوهشی اینجانب در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را عهده‌دار بوده‌اند، طی بیش از یک دهه و اندی گذشته، اما تاکنون هرگز از مسیرهای رسمی و قانونی - اعم از مراجع ذیصلاح وزارت علوم، تحقیقات و فناوری یا دستگاه قضایی - برای پیگیری یا اثبات دیدگاه‌ها و انتقادات خود نسبت به اینجانب استفاده نکرده‌اند. با این حال، بر پایه گزارش‌ها و مطالب منتشرشده در برخی محافل و رسانه‌ها، نقل شده که ایشان همچنان در قالب مکاتبات یا معرفی افراد دیگر به بحث ورود می‌کنند. این موارد، همان‌گونه که در منابع مربوط آمده، بیانگر برداشت‌ها و روایت‌هایی است که صحت و سقم آنها نیازمند ارزیابی مستقل است.

بدیهی است که چنانچه ایشان بر این باور باشند که در اختیارشان «مستندات متقن و قابل ارائه در مراجع صالح» وجود دارد، منطبق حقوقی، الزامات اخلاقی و حتی موازین شرعی اقتضا می‌کند به جای طرح عمومی مطالب در نشریات یا مکاتبات پراکنده، از مسیرهای رسمی و قضایی برای پیگیری و استیفای آنچه به عنوان «حقوق تضییع شده» خود تلقی می‌کنند، اقدام نمایند. در عین حال، عدم رجوع به این مسیرها و تداوم روش غیررسمی در بیان این موضوعات، از نگاه برخی ناظران می‌تواند به عنوان قرینه‌ای بر ضعف مبانی یا محل تردید بودن پیش فرض‌های ادعاهای مطرح شده - چه در این نوشته و چه در دیگر مجامع و مکاتبات - مورد تفسیر قرار گیرد.

سوم: تمایز بین «تشابه متنی» و «انتحال»: از نظر علمی (بر اساس آیین‌نامه اخلاق پژوهش وزارت علوم مصوب ۱۳۸۹ بند ۵ ماده ۴، دستورالعمل پیشگیری و برخورد با تخلفات پژوهشی مصوب ۱۳۹۱ ماده ۲، و (COPE/ICMJE)، انتحال نیازمند اجتماع دو شرط است: ۱. بازتولید عین عبارت‌ها، جملات یا ساختار تحلیلی متمایز یک اثر دیگر؛ ۲. عدم استناد یا ارجاع صریح به منبع اصلی. فقدان هر شرط، وصف انتحال را ساقط می‌کند. تشابه متنی (زبانی، مفهومی، ارجاعی) در منابع مشترک یا اصطلاحات ثابت، کافی برای اثبات نیست و باید زمینه، میزان،

قصد نویسنده، و تفاوت در هدف/ روش تحلیل شود. از نظر حقوقی، اتهام بدون حکم مراجع صلاحیت دار (کمیته‌های بررسی تخلفات وزارت علوم یا قضایی) افترا محسوب می‌شود (ماده ۷۹۶ قانون تعزیرات، اصل برائت اصل ۳۷ قانون اساسی). در موارد این سند، شباهت‌ها منبع محور و با ارجاع درست هستند، نه کپی ساختاری یا تحلیلی.

افزون بر این، اصل بنیادین در رسیدگی به اتهامات پژوهشی، «اصل برائت علمی پژوهشگر» است؛ به این معنا که تا پیش از ارائه شواهد عینی، مستند و قابل راستی آزمایی که وقوع تخلف را بر اساس معیارهای فوق اثبات کند، انتساب انتحال فاقد وجاهت آیین نامه‌ای، اخلاقی و استنادی بوده و از منظر استانداردهای ملی و بین‌المللی قابل پذیرش نیست.

چهارم: مزید اطلاع خواننده محترم، انتشار این مطالب در کانال‌های تلگرامی خاص، پیش از انتشار رسمی مقاله در روز ۱۳ مرداد ماه ساعت ۱۲:۴۸، با عباراتی کاملاً توهین آمیز، افترا آمیز و تحقیرکننده نسبت به اینجانب، خود گویای جریانی سیستماتیک برای تخریب وجهه علمی بنده می‌باشد. نمونه‌ای از این اظهارات به روشنی نشان می‌دهد که هدف صرفاً نقد علمی نبوده، بلکه تلاشی برای مانع تراشی در مسیر ارتقای آکادمیک اینجانب صورت گرفته است. از همه تأسف بارتر، پیش انتشار این گزارش در فضای مجازی، خصوصاً در کانال تلگرامی موسوم به «فلسفه، منطق، کلام»، پیش از طی مراحل رسمی انتشار، و همراهی با جملاتی کاملاً افترا آمیز و توهین آمیز نسبت به اینجانب است؛ جملاتی که از آنها می‌توان انگیزه‌های شخصی، سیاسی یا غیراخلاقی پشت این جریان را به روشنی فهمید.

برای نمونه، فردی از مرتب‌ترین با این کانال در واکنش به انتشار نویسنده این مقاله، در کانال تلگرامی مذکور، نوشته است: "این مقاله توسط یکی از دوستان فاضل و فرهیخته بنده نوشته شده است که به افشای انتحالات و سرقت‌های فراوان این شخص (اینجانب) پرداخته است. جالب اینجاست که این آقا، برای ارتقا به رتبه استاد تمامی هم اقدام کرده است که یک بار با افشای تمامی سرقت‌های او، جلوی ارتقای او گرفته شد. این بار که باز عزم خود را برای استادی نشان داده است، نویسنده محترم ناچار به افشای رسمی این آقا شده است. بخوانید و ببینید سیستم ما (آن هم علمی پژوهشی‌ها) چقدر فشل و مشنگ هستند که از تشخیص سرقت‌های مقالات و کتاب‌ها عاجزند. بعد این افراد مدعیان دانش و تحقیق شده‌اند!" (پیوست دارد).

نقل چنین الفاظی، هرچند به ظاهر از سوی شخص ثالث بیان شده، اما به وضوح در راستای همان خط رسانه‌ای و تخریبی نویسنده مقاله در نشریه آینه پژوهش است. بدیهی است که در

فرصت مقتضی، از حقوق قانونی خود در برابر هرگونه توهین، افترا، نشر اکاذیب، و تهمت زنی سیستماتیک استفاده خواهم کرد.

این مقاله در تلاش است تا در قالب یک ارائه منصفانه، مطالب خود را - با رعایت ترتیب و توالی مباحث مطرح شده در مقاله - در سه بخش، به نشریه و خوانندگان محترم ارائه دهد.

۱. بخش اول: بررسی‌های روش‌شناختی مقاله منتقد (شاید بهتر است گفت «ناقض» و نه «ناقد»)

در این بخش، ضعف‌ها و ابهامات روش تحقیق مقاله‌ای که با عنوان «مکتب خدریه؛ مروری بر ابتدال کم‌سابقه در پژوهش» در نشریه آینه پژوهش منتشر شده است، مورد واکاوی قرار می‌گیرد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که محتوای مقاله از ضعف‌های جدی، از جمله انتخاب محدود منابع، تعمیم‌های ناروا و فقدان تعریف عملیاتی برای مفاهیم کلیدی رنج می‌برد. همچنین در این نقد به دستورات عمل‌های اخلاق پژوهش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و استانداردهای کمیته بین‌المللی اخلاق نشر (COPE) استناد شده است. موارد دیگر عبارت‌اند از:

الف) عدم رعایت بی‌طرفی و ادب علمی: عنوان مقاله منتقد با تعبیر «ابتدال کم‌سابقه» بار ارزشی و توهین‌آمیز دارد و پیش از ورود به محتوا، داوری منفی القا می‌کند. در مقالات علمی، عنوان باید خنثی، توصیفی و مبتنی بر موضوع تحقیق و نه قضاوت‌های ارزشی باشد. این امر مغایر با اصول اخلاق پژوهش وزارت علوم (بند‌های ۴ و ۶ منشور اخلاق پژوهش) و استانداردهای COPE است که بر احترام متقابل و تمرکز بر محتوا تأکید دارند.

ب) ابهام مفهومی: اصطلاح «ابتدال» فاقد تعریف علمی است. آیا منظور سرقت علمی، ضعف روشی یا کیفیت پایین پژوهش است؟ این واژه بار معنایی گسترده و غیرعلمی دارد و موجب ابهام در مراد نویسنده می‌شود. یک مقاله علمی باید از واژگان دقیق و قابل اندازه‌گیری استفاده کند. فقدان تعریف عملیاتی (operational definition) برای مفاهیم کلیدی مانند «انتحال» و «تخلفات گسترده» (مانند اینکه آیا منظور کپی مستقیم بدون ارجاع است یا بازنویسی بدون ذکر منبع؟) مقاله را به بیانیته اتهامی تبدیل کرده است. این مغایر با راهنمای COPE و دستورات عمل پیشگیری و برخورد با تخلفات پژوهشی وزارت علوم (مصوب ۱۳۹۱، ماده ۲) است که احراز انتحال را منوط به تحقق هم‌زمان دو شرط (بازتولید عین عبارت‌ها یا ساختار تحلیلی و عدم ارجاع به منبع اصلی) می‌داند.

پ) مغایرت با استانداردهای نشر علمی: نشریات معتبر از عناوین احساسی یا هیجانی پرهیز می‌کنند. عنوان باید منعکس‌کننده محتوای پژوهش باشد، نه ابزار تخریب شخصیت‌ها یا آثار.

این عنوان فضا را به سمت نزاع شخصی سوق می‌دهد و مقاله را از نقد مستدل به نوشته جدلی یا بیانیه شخصی تبدیل کرده است. COPE و منشور اخلاق پژوهش وزارت علوم نشریات را مکلف می‌کنند ادعاهای تخلف را تنها پس از بررسی مستند، از طریق مراجع صلاحیت‌دار و با رعایت محرمانگی منتشر نمایند. تخطی از این ضوابط، نقض آشکار موازین حرفه‌ای نشر علمی و خدشه‌دار ساختن حیثیت علمی افراد است.

ت) اثرگذاری منفی بر پذیرش و اعتبار علمی: چنین عنوانی به جای دعوت به نقد علمی، فضا را به سمت نزاع شخصی سوق می‌دهد. نتیجه‌گیری مبنی بر «plagiarism and widespread academic violations» فاقد پشتوانه روش‌شناختی است. چکیده مقاله ادعا می‌کند «بخش زیادی از آثار» مصداق سرقت علمی است، اما دامنه بررسی صرفاً به ۸ اثر محدود شده و هیچ داده کمی یا کیفی برای تعمیم این ادعا به «بخش زیادی از آثار» ارائه نشده است. این تعمیم ناروا (overgeneralization) در منطق پژوهش قابل دفاع نیست و مغایر با اصول ICMJE (دستورالعمل کمیته بین‌المللی سردبیران مجلات پزشکی) و آیین‌نامه اخلاق در پژوهش وزارت علوم (مصوب ۱۳۸۹، بند ۵ ماده ۴) است.

۵۶۷

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

ث) عدم شفافیت در مشخصات نویسنده: در چکیده و ساختار مقاله، هیچ توضیحی درباره پیشینه علمی، تخصص و جایگاه نویسنده (سید علی موسوی) ارائه نشده است. در نقد علمی به‌ویژه وقتی اتهامات سنگین نسبت به یک عضو هیئت علمی مطرح می‌شود، شفاف‌سازی جایگاه و صلاحیت نویسنده ضروری است؛ در غیر این صورت، متن بیشتر به نوشته‌ای شخصی و غیررسمی شبیه می‌شود تا یک نقد آکادمیک. این امر مغایر با اصول COPE است که بر شفافیت و صلاحیت نویسندگان تأکید دارد.

ج) نقش آفرینی چندگانه نویسنده به مثابه دادستان، قاضی و مجری حکم: چکیده و کل مقاله لحن و ساختاری دارد که گویا نویسنده هم مدعی‌العموم (طرح اتهام)، هم قاضی (صدور حکم درباره ابتدال و سرقت علمی) و هم مجری حکم (اعلام نتیجه‌گیری قطعی درباره آثار) است. این رویکرد با روش نقد علمی که باید بر پایه تحلیل بی‌طرفانه و استدلالی باشد، ناسازگار است. مقاله علمی محل اثبات دعاوی شخصی یا اجرای حکم نیست، بلکه باید با ارائه شواهد مستند و تحلیل روشمند به داوری خواننده بسپارد. این مغایر با بندهای ۴ و ۶ منشور اخلاق پژوهش وزارت علوم است.

ج) ابهام در روش شناسی: در چکیده اشاره شده که «با توجه به محدودیت حجم مقاله، تنها چهار مقاله و چهار کتاب بررسی شده است»، اما هیچ توضیحی درباره معیار انتخاب این آثار، شیوه بررسی و ابزارهای به کاررفته (مانند نرم افزارهای مشابهت یاب یا تحلیل محتوایی) ارائه نمی شود. بدون این شفافیت، نتیجه گیری فاقد اعتبار روش شناختی است. دامنه محدود بررسی (۸ اثر از ده ها اثر) و تعمیم آن به «بخش عمده آثار» فاقد اعتبار علمی است. COPE تأکید می کند که صرف مشابهت متنی کافی نیست و باید زمینه، میزان و قصد نویسنده هم تحلیل شود.

ح) مشکل در اعتبارسنجی نتیجه گیری: چکیده ادعا می کند «در بخش عمده ای از این آثار، انتحالات و تخلفات گسترده صورت گرفته است»، اما دامنه بررسی محدود است و هیچ داده ای برای تعمیم ارائه نشده. واژه هایی چون “unprecedented plagiarism” و “widespread academic violations” بدون تعریف دقیق و شاخص های عملیاتی استفاده شده اند. این امر چکیده مقاله مذکور را از منظر علمی به بیانیته اتهامی تبدیل کرده است.

خ) تناقض با اصول اخلاق نقد: ادبیات به کاررفته در چکیده با اصول اخلاق نقد آکادمیک در تعارض است. نقد علمی باید بر مبنای تحلیل متن و استناد مستدل به منابع، نه بیان اتهامات شخصی و کلی گویی باشد.

د) ادعای بسیار بزرگ بدون داده کافی: وقتی نویسنده می گوید «در بخش عمده ای از این آثار، انتحالات و تخلفات گسترده صورت گرفته است»، انتظار می رود شواهد کمی (مثلاً درصد مشابهت، تعداد موارد انتحال) یا شواهد کیفی دقیق (نمونه گذاری شفاف از متن ها) ارائه دهد. درحالی که مقاله فقط چهار مقاله و چهار کتاب را بررسی کرده و هیچ داده ای برای تعمیم این نتیجه به «بخش عمده آثار» ارائه نشده. این تعمیم ناروا (overgeneralization) است و در منطق پژوهش پذیرفته نیست.

ذ) مشکل در اعتبارسنجی (Validity): این نتیجه گیری نه تنها به دلیل دامنه محدود بررسی (۸ اثر از ده ها اثر)، بلکه به دلیل نبود معیارهای شفاف برای قضاوت، فاقد اعتبار علمی است. بیان «تخلفات گسترده صورت گرفته است»، به جای یک نتیجه گیری علمی، بیشتر به صدور حکم تا گزارش سوویه دار البته شبیه است.

ر) نتیجه کلی بخش اول: خود عنوان مقاله نه تنها فاقد بی طرفی و دقت علمی است، بلکه از تعابیر تحقیق آمیز استفاده کرده و با استانداردهای یک پژوهش عالمانه ناسازگار است. نویسنده بدون

شفافیت در معرفی خود و بدون رعایت مرزهای اخلاق نقد، هم‌زمان در جایگاه شاکی، قاضی و مجری قرار گرفته و این امر مقاله را از یک نقد علمی به متنی با رویکرد قضایی - اتهامی نزدیک کرده است. چکیده هم از نظر ادبیات، روش‌شناسی و اخلاق پژوهش، با استانداردهای نقد علمی فاصله دارد و بیش از آنکه تحلیلی آکادمیک باشد، متنی با ماهیت اتهامی و جانبدارانه به نظر می‌رسد.

در ادامه ضمن بررسی دقیق مقدمه مقاله مورد بحث، مجدداً چند اشکال اساسی در سطح روش‌شناسی، ساختار و اخلاق پژوهشی نیز مشاهده می‌شود:

ز) **لحن غیرعلمی و داوری پیشینی:** در همان سطور نخست مقدمه، نویسنده با به‌کارگیری تعابیری مانند «ابتدال کم سابقه» و «تخلفات گسترده»، بدون ورود به بحث مستند و بدون تعریف دقیق این مفاهیم، داوری قطعی و منفی نسبت به آثار اینجانب ارائه می‌دهد. این شیوه با اصول بی‌طرفی در نگارش مقدمه (که باید زمینه و ضرورت پژوهش را روشن کند، نه نتیجه‌گیری یا صدور حکم) در تضاد است.

س) **ابهام در هدف و سؤال پژوهش:** مقدمه باید به روشنی مسئله پژوهش، ضرورت طرح آن و پرسش‌های اصلی را مطرح کند؛ حال آنکه نویسنده صرفاً به ذکر اتهام «سرق و انتحال» بسنده کرده و توضیح نداده: (الف) این تحقیق به دنبال چه پرسش یا فرضیه‌ای است؟ (ب) هدف مقاله ارزیابی علمی آثار است یا اثبات جرم پژوهشی؟ این ابهام سبب شده مقدمه بیشتر به بیانیه‌ای اتهامی شبیه باشد تا مقدمه یک پژوهش علمی.

ش) **نبود چارچوب نظری و ادبیات پیشین:** مقدمه هیچ چارچوب نظری یا مرور ادبیات پژوهشی ندارد؛ مثلاً توضیح داده نشده که: معیارهای سرقت علمی چیست؟ آیین‌نامه‌های اخلاق پژوهش مانند COPE یا کمیته اخلاق وزارت علوم در این باره چه می‌گویند؟ پیشینه مطالعات مشابه در ایران یا جهان چه بوده است؟ بدون این مرور، مقاله فاقد بنیان علمی است و جایگاه خود را در ادبیات پژوهش مشخص نکرده است.

ص) **ابهام در دامنه و روش تحقیق:** در مقدمه اشاره شده که «به دلیل محدودیت حجم مقاله، چهار مقاله و چهار کتاب بررسی شده است»؛ اما معیار انتخاب این آثار توضیح داده نشده؛ چرا این ۸ اثر و نه سایر آثار؟ شیوه بررسی (تحلیل محتوایی؟ استفاده از نرم‌افزار مشابهت‌یاب؟ معیارهای کمی و کیفی؟) بیان نشده است. در نبود این شفافیت، نتیجه‌گیری بعدی نویسنده مبنی بر «تخلفات گسترده» فاقد اعتبار روش‌شناختی است.

ض) نقش آفرینی قضایی به جای پژوهشی: مقدمه لحن و ساختاری دارد که نویسنده را هم‌زمان در جایگاه مدعی العموم، قاضی و مجری حکم قرار می‌دهد؛ به جای اینکه مخاطب را با فرآیند استدلالی و بی‌طرفانه به سمت داوری علمی هدایت کند. این امر مقاله را از ژانر پژوهشی به متن اتهامی نزدیک کرده است.

۲. بخش دوم: پاسخ به اتهامات انتحال (سرقت علمی): در این بخش، اتهامات مطرح شده بر پایه آثار مورد اشاره - شامل مقالات و کتاب‌ها - دسته‌بندی شده است. برای هر دسته، ابتدا خلاصه‌ای از اتهام بیان می‌شود و سپس پاسخی مستند، همراه با ارجاع به مدارک، مقایسه محتوایی و ذکر منابع اصلی ارائه می‌گردد. این پاسخ‌ها، بدون حذف هیچ‌یک از مطالب مستند، بر اساس محتوای فایل PDF موجود سامان‌دهی شده‌اند.

دسته اول: مقالات

مقاله اول: «تحلیل ماتریس سوات (SWOT) معرفت‌شناسی: مقایسه‌ای میان ابن‌سینا و ابن‌باجه»

خلاصه اتهام: نویسنده ادعا می‌کند این مقاله مصداق انتحال از مقالات «ابن‌سینا از دیدگاه فلسفه اندلس» (نادر شکراللهی) و «امکان معرفت به حقیقت اشیاء از دیدگاه ابن‌سینا» (محمدجعفر حیدری) است، با ارائه جدولی از شباهت‌های متنی و ارجاعی.

پاسخ مستند: مقاله اینجانب پیش از پذیرش و انتشار در نشریات علمی - پژوهشی مورد تأیید وزارت علوم، در سامانه‌های مشابهت‌یاب معتبر مانند «ایران‌داک» و «سمیم‌نور» ارزیابی شده و گواهی عدم مشابهت یا مشابهت در حد مجاز دریافت کرده است. بدون این فرایند، هیچ مقاله‌ای امکان پذیرش ندارد؛ بنابراین، ادعای انتحال بدون در نظر گرفتن این فرایند قانونی، فاقد وجهت است.

تحلیل اولیه شباهت‌ها: ساختار و هدف مقاله اینجانب (رویکرد تحلیلی با مدل SWOT و مقایسه تطبیقی ابن‌سینا و ابن‌باجه) با دو مقاله دیگر متفاوت است. مقاله شکراللهی، توصیفی-تاریخی و مقاله حیدری، تحلیلی - فلسفی است. شباهت‌ها ناشی از منابع مشترک (مانند آثار ابن‌سینا و گزارش‌های تاریخی اندلس) است، نه کپی. ارجاعات به منابع دست‌اول یا دوم معتبر، در مقاله اینجانب وجود دارد و هیچ تملک فکری بدون مأخذ دیده نمی‌شود.

تحلیل کلی مورد اتهامی: استفاده مشترک از منابع دست اول (مانند التعریف بطبقات الامم صاعد اندلسی، هیرناندس به نقل از سلمی الخضراء الجیولی، ماجد فخری "سیر فلسفه در جهان اسلام"، ترجمه حی بن یقظان ابن طفیل توسط بدیع الزمان فروزانفر، ارنست رنان در کتاب ابن رشد و الرشديه، کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلام محمد شریف زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی، رساله الاتصال ابن باجه به اهتمام دکتر احمد فؤاد اهوانی، الاشارات و التنبیهاث شیخ الرئیس بوعلی سینا در نسخه‌های چاپی مختلف مانند انتشارات البلاغه قم ۱۳۷۱ ش، مکتبه آیت الله مرعشی قم ۱۴۰۴ ق، مکتبه الأعلام الإسلامی بیروت ۱۴۰۴ ق) نمی‌تواند دلیل و مدرکی بر سرقت علمی بوده باشد. نقل‌های مشترک از منابع معتبر با ارجاع درست، مصداق انتحال نیست.

تفاوت در هدف و روش پژوهش: در مقاله اینجانب (ماتریس سوات) استفاده از یک مدل خاص برای ارزیابی و سنجش‌گری میان ابن سینا و ابن باجه به کار رفته است، درحالی‌که مقالات دیگر صرفاً تاریخی یا توصیفی و تحلیلی و متمرکز بر یک متفکر هستند؛ بنابراین در هدف و روش پژوهش، کاملاً متفاوت هستند.

۵۷۱

آینه پژوهش | ۲۱۳
سال ۳۶ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۴

پیش‌فرض‌گیری نویسنده و جهت‌گیری ذهنی گزارش وی: نویسنده در سراسر متن خود فرض وقوع انتحال را از پیش مسلم انگاشته و سپس با اتکا به برخی شباهت‌های متنی میان مقاله بنده و مقالات دیگر، تلاش نموده با استفاده از نرم‌افزارهای تشخیص شباهت، این فرض را به عنوان نتیجه‌ای قطعی جلوه دهد، درحالی‌که صرف مشاهده تشابه عباراتی در چند مقاله علمی، به‌ویژه آن دسته از عبارات که برگرفته از منابع معتبر و شناخته‌شده هستند، صرفاً می‌تواند «لازم» باشد، اما هرگز برای اثبات انتحال «کافی» نیست.

استفاده مشترک از منابع دست اول و حتی دوم، نه دلیلی بر سرقت: مطالب نقل‌شده در جدول موردنظر نویسنده، در اغلب موارد، از منابع دست اول و دوم علمی برگرفته شده‌اند که همگی از آنها بهره برده‌ایم؛ اما این اشتراک لزوماً به معنای «تقلید» یا «انتحال» نیست، بلکه به دلیل اشتراک در منابع علمی متداول و معتبر است که به ناگزیر پژوهشگران در یک حوزه از آنها استفاده می‌کنند.

نقد بر شیوه بررسی: نویسنده با پیش‌فرض اثبات اتهام، به جستجوی حداکثری شباهت‌ها پرداخته و از هدف علمی خارج شده است. این تحلیل مکانیکی فاقد مبنای حقوقی و علمی

است. جدول تحلیل محتوایی و روش شناختی نشان می‌دهد مقاله اینجانب نوآورانه است (استفاده از مدل بین‌رشته‌ای SWOT) در تحلیل فلسفه اسلامی، ارجاع به منابع اصلی، عدم نقل مستقیم از مقالات ادعایی، مشابهت زبانی در حد متعارف بدون کپی عینی.

تبیین و تحلیلی مصداقی از موارد اتهامی توسط نویسنده عبارت‌اند از:

الف) در ص ۵ مقاله اینجانب، ارجاع به التعریف بطبقات الامم به نقل از صاعد اندلسی آمده است؛ نویسنده مدعی است که همین ارجاع در مقاله شکراللهی نیز هست. فارغ از تقدم یا تأخر زمانی، هر دو پژوهشگر از یک منبع دست‌اول استفاده کرده‌اند و این امر کاملاً طبیعی است.

ب) عبارتی از هیرناندیس به نقل از سلمی الخضرء الجیولی در مقاله شکراللهی (ص ۵) برای بیان روش تحلیل وی آمده و همان عبارت نیز توسط بنده برای توضیح جدول SWOT به کار رفته است. روش، هدف و تحلیل در این دو استفاده کاملاً متفاوت بوده است.

پ) نقل از ماجد فخری (سیر فلسفه در جهان اسلام) نیز از موارد مشترک است که نویسنده آن را شاهد انتحال تلقی کرده، در حالی که اگر عبارتی از یک کتاب مرجع به صورت عینی و بدون تصرف نقل شود، طبیعی است که نزد دو پژوهشگر مشابه درآید، به‌ویژه وقتی عین منبع ذکر شده باشد.

ت) ارجاع به ترجمه حی بن یقظان ابن طفیل (بدیع الزمان فروزانفر) نیز در هر دو مقاله آمده است، اما با تحلیل و هدفی متفاوت. نویسنده به شباهت نقل استناد کرده، نه شباهت در تحلیل یا ساختار.

ث) نقل از ارنست رنان در کتاب ابن‌رشد و الرشیدیه در مقاله بنده (ص ۶) و مقاله شکراللهی (ص ۱۴۵-۱۴۶) از دیگر مواردی است که از منابع فلسفه اسلامی غربی و شناخته‌شده به شمار می‌رود. شباهت در نقل این منابع، با ارجاع درست، نمی‌تواند به هیچ‌وجه انتحال محسوب شود.

از دیگر مواردی که نویسنده به عنوان شواهدی برای ادعای خود ذکر کرده، شباهت‌های نقل مستقیم از منابع مرجع است. در این باره نیز، توجه به نکات زیر ضروری است:

ج) در ص ۷ مقاله اینجانب و ص ۱۴۸ مقاله شکراللهی هر دو از کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلام اثر میان محمد شریف (زیر نظر دکتر نصر الله پور جوادی) عباراتی یکسان نقل شده‌اند. روشن است که هر دو نویسنده از منبعی معتبر و مشخص نقل کرده‌اند که در بسیاری از مقالات

فلسفی اسلامی مورد ارجاع قرار می‌گیرد. با توجه به ذکر منبع، این امر نه تنها خلاف اصول علمی نیست، بلکه نشان‌دهنده دقت در ارجاع‌دهی به منابع اصیل است. تفاوت مهم اما در اینجاست که این نقل‌ها در دو مقاله، در بافت تحلیلی و هدفی متفاوت به کار رفته‌اند؛ مقاله‌ی اینجانب این مطالب را در راستای تحلیل تطبیقی SWOT دو فیلسوف استفاده کرده، حال آنکه مقاله‌ی شکراللهی به کاربرد توصیفی - تاریخی پرداخته است.

چ) همچنین در ص ۷ مقاله بنده و ص ۱۴۸ - ۱۴۹ مقاله شکراللهی (بنا بر آنچه نویسنده گزارش نقل کرده است)، هر دو از رساله الاتصال ابن‌باجه به اهتمام دکتر احمد فؤاد اهوانی (در بخش‌های مربوط به ص ۵۰ تا ۷۰ نسخه چاپی) استفاده کرده‌ام. باز هم تأکید می‌شود که نقل مشترک از یک منبع کلاسیک فلسفی شناخته شده، بدون اقتباس از ساختار یا تحلیل مقاله طرف مقابل، مصداق هیچ‌گونه تخلف علمی نیست؛ از طرفی، استفاده این منابع در مقاله بنده در راستای تحلیل ساختار معرفت‌شناسی در تطبیق با مؤلفه‌های جدول SWOT انجام شده، در حالی که هدف مقاله دیگر، بررسی خاصی از دیدگاه ابن‌باجه بوده است.

در خصوص مقاله دوم مورد استناد نویسنده، یعنی مقاله آقای محمدجعفر حیدری، باز هم دقیقاً همان الگوی تحلیل ناقص و مبتنی بر مشابَهت‌های صورتی به کار گرفته شده است. یکی از مواردی که در جدول ارائه شده مورد اشاره قرار گرفته، مربوط به نقل از کتاب *الإشارات والتنبیها* شیخ‌الرئیس بوعلی سینا است. طبق آنچه نویسنده بیان کرده، در ص ۸۹ - ۹۰ مقاله آقای حیدری متنی از اشارات و تنبیها آمده که عیناً یا با شباهت لفظی قابل توجه در مقاله اینجانب نیز وجود دارد.

در این مورد، چند نکته اساسی وجود دارد که لازم به ذکر است:

۱. *الإشارات و تنبیها* از مهم‌ترین متون کلاسیک فلسفه اسلامی به شمار می‌رود و به عنوان منبع دست‌اول در پژوهش‌های بی‌شماری مورد استناد قرار گرفته است. در هر دو مقاله نیز ارجاعات به این اثر با ذکر دقیق منابع چاپی معتبر صورت گرفته است.

۲. این اثر یعنی اشارات شیخ در چند نسخه معتبر چاپ شده که در مقاله اینجانب به آنها اشاره شده است: الف) چاپ انتشارات البلاغه (قم، ۱۳۷۵ ش)؛ ب) چاپ مکتبه آیه‌الله مرعشی (قم، ۱۴۰۴ ق)؛ ج) چاپ مکتبه الأعلام الإسلامی (بیروت، ۱۴۰۴ ق). این امر نه تنها نشانه انتحال نیست، بلکه دلیل بر دقت علمی و التزام هر دو نویسنده به ارجاع دقیق و استاندارد به نسخه‌های مرجع است.

۳. وجود شباهت لفظی در متنی که به صورت نقل مستقیم از اثر بوعلی صورت گرفته و به وضوح از منبع اصلی برگرفته شده، نه تنها نشانه‌ای از سرقت نیست، بلکه بیانگر استناد صحیح و علمی است. نقل یکسان از یک منبع فلسفی کلاسیک، با ذکر منبع، امری رایج، مشروع و مورد تأیید استانداردهای اخلاق پژوهش است.

۴. از همه مهم‌تر، هدف و روش پژوهش در دو مقاله متفاوت است: الف) آقای حیدری به دنبال بررسی امکان معرفت‌یابی نسبت به حقیقت اشیاء از منظر ابن‌سینا بوده است. ب) در حالی که مقاله اینجانب به تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های ابن‌سینا و ابن‌باجه بر پایه چارچوب SWOT پرداخته است. ج) تفاوت غایت، ساختار و روش تحلیلی در دو پژوهش، خود نشان‌دهنده استقلال محتوایی و فکری مقالات است.

در نتیجه، نمونه دیگر نیز به وضوح نشان می‌دهد که نویسنده با تمرکز صرف بر مشابهت‌های لفظی و نادیده گرفتن زمینه تحلیلی و روش‌شناسی پژوهش‌ها، برداشتی سطحی و غیرموجه از مفهوم انتحال علمی ارائه کرده است.

درواقع اگر نویسنده گزارش با همین رویکرد تطبیق لفظی ادامه دهد، به احتمال فراوان به نتایجی خواهد رسید که بسیاری از عبارات استنادی از منابع دست‌اول در هر دو مقاله (و حتی مقالات دیگر) به یکدیگر شبیه یا کاملاً منطبق‌اند؛ اما این تشابه در نقل قول‌ها، بدون تقلید از ساختار تحلیلی، روش‌شناسی و هدف تحقیق، به هیچ‌وجه دلالتی بر وقوع سرقت علمی ندارد.

باید تأکید کنم:

الف) مقاله اینجانب به بررسی نقاط ضعف، قوت، فرصت و تهدید دو دیدگاه ابن‌سینا و ابن‌باجه در قالب یک تحلیل تطبیقی و مدل نوآورانه SWOT در ساحت دانش فلسفه پرداخته است.

ب) در مقابل، مقاله شکراللهی صرفاً به تحلیل دیدگاه ابن‌سینا در فلسفه اندلس می‌پردازد که ماهیتی توصیفی دارد.

پ) مقاله محمدجعفر حیدری نیز صرفاً در پی بررسی امکان معرفت به حقیقت اشیاء از منظر ابن‌سینا است.

این تفاوت آشکار در روش‌شناسی، هدف، زاویه دید و ساختار پژوهشی خود دلیلی مهم بر رد فرض انتحال است؛ زیرا در انتحال علمی، تقلید از ساختار و مفهوم و هدف ضروری است، نه صرفاً نقل مشابه.

۵. نقد بر شیوه بررسی و هدف‌گذاری گزارش: نویسنده با پیش فرض‌گیری ذهنی و انگیزه اثبات اتهام، به جستجوی حداکثری شباهت‌ها پرداخته و در این راه از هدف علمی و بی‌طرفی خارج شده است. این شکل تحلیل مکانیکی که صرفاً شباهت‌های عبارتی یا ارجاعی را نشانه انتحال می‌گیرد، نه مبنای حقوقی دارد و نه مبنای علمی. حتی اگر عبارات مشترک باشند، تا زمانی که الف) منبع اصلی ذکر شده؛ ب) تحلیل مستقل انجام گرفته؛ پ) هدف پژوهشی متفاوت باشد، اتهام انتحال فاقد وجهت است.

جمع‌بندی: بر اساس بررسی موارد ذکرشده در جدول نویسنده، روشن است که: الف) تمام ارجاعات ذکرشده، مربوط به منابع شناخته‌شده و کلاسیک هستند؛ ب) شباهت‌ها مربوط به نقل‌های مستقیم با ذکر منبع است؛ ج) تفاوت آشکار در هدف و روش پژوهش وجود دارد؛ از این رو هیچ‌گونه شواهدی از تقلید مفهومی، ساختاری یا تحلیلی ارائه نشده است.

بنابراین هیچ‌یک از این موارد به‌تنهایی یا در مجموع نمی‌تواند مبنای اثبات اتهام سنگین و حیثیتی «انتحال علمی» علیه اینجانب باشد. مزید استحضار خواننده محترم، در جدول ارائه شده توسط نویسنده، چندین عبارت از مقاله اینجانب در ستون اول آورده شده و در ستون مقابل، مشابهاتی از دو مقاله بالا درج شده است. این مقایسه بر پایه شباهت‌های زبانی و مفهومی بنا شده است، اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که این اتهام، فاقد وجهت علمی و حقوقی است. تشابهات واژگانی و عباراتی محدود همچون «ابن سینا بر عقل تأکید دارد» یا «شهود در اندیشه ابن‌باجه برجسته است»، به هیچ‌وجه نشانگر انتحال یا کپی‌برداری نیست، بلکه در ادبیات آکادمیک فلسفه اسلامی، عبارات و مفاهیم رایجی‌اند که در مقالات متعدد قابل‌ردیابی‌اند و متعلق به هیچ نویسنده خاصی نیستند. اکثر تطبیق‌های ذکرشده در جدول، در سطح عبارات کلی و تکرارشونده در ادبیات فلسفه اسلامی هستند؛ نظیر «شهود ابزار شناخت غیرمادی است»، «عقل جایگاه والاتری دارد»، «ابن سینا ساختارمندتر به معرفت نگاه می‌کند». اینها نه از نظر قانون حقوق مؤلف و نه از منظر رویه داوری‌های اخلاق پژوهش، دلیلی بر انتحال محسوب نمی‌شوند مگر اینکه به طور کامل و پشت‌سرهم کپی شده بدون ذکر هیچ منبعی باشند. در بسیاری از مواردی که مدعی تطابق مطرح کرده است، فقط بخشی از جمله یا ترکیب‌های محدود و غیرساختاری مشابه‌اند. هیچ‌یک از تطابق‌ها واجد ویژگی‌های سرقت ساختاری یا مفهومی نیستند؛ برای نمونه:

۱. درباره تشابه عبارتی مانند «اتحاد عقل و معقول» یا «امکان شناخت ذات اشیاء»: این مفاهیم از آموزه‌های اصلی فلسفه مشاء و بالآخر ابن‌سینا هستند. ده‌ها منبع اولیه و ثانویه

در این زمینه وجود دارد. در مقاله اینجانب نیز این مفاهیم از خود آثار ابن سینا استخراج شده‌اند و به منابع اصلی ارجاع داده شده است. چنانچه خود نویسندگان مقالات مذکور هم به منابع اصلی البته با ترجمه ارجاع داده‌اند. نتیجه آنکه شباهت مفهومی طبیعی و برگرفته از میراث فلسفی مشترک، نه مقاله‌ای خاص می‌باشد.

۲. عبارات مشترک درباره عقل فعال و رابطه آن با معرفت: در هر سه مقاله، مباحث مربوط به عقل فعال مطرح شده؛ اما با رویکرد و ساختار متفاوت. مقاله اینجانب به طور خاص از عقل فعال در تحلیل SWOT محور «قوت‌ها و فرصت‌ها» بهره برده است. این استفاده کاملاً تبیینی و تحلیلی است، نه نقلی، در نتیجه در مقاله اینجانب ارجاع به منابع اولیه کاملاً رعایت شده و نقل مستقیم از مقاله شکراللهی انجام نشده است.

۳. عبارات درباره رابطه عقل و عشق یا تفاوت نگاه فلسفی و عرفانی: این موضوعات جزء ادبیات رایج در فلسفه اسلامی به‌ویژه در مباحث مربوط به ابن سینا و فلسفه اشراقی هستند. پیش از شکراللهی و حیدری، ده‌ها مقاله و کتاب به این مضامین پرداخته‌اند؛ از این رو این مفاهیم رایج فلسفی در ادبیات حوزه معرفت‌شناسی اسلامی، نه منحصر به یک مقاله خاص است.

۴. ارجاع‌دهی در مقاله اینجانب چگونه بوده؟ در تمامی مواردی که از آرای ابن سینا و ابن‌باجه استفاده شده، ارجاع دقیق به منابع اصلی صورت گرفته است. هیچ‌یک از نقل‌قول‌های موجود در جدول نویسنده، عیناً و بدون پردازش در مقاله من استفاده نشده‌اند. ارجاع به مقاله‌ای خاص تنها در صورتی لازم است که برداشت یا نقل مستقیم از آن صورت گرفته باشد. در مقاله اینجانب، علاوه بر ذکر صریح منابع اولیه، از منابع ثانویه از جمله مقالات فارسی و عربی دیگری هم استفاده شده است که در فهرست منابع به درستی آمده‌اند. اگر در مواردی، ارجاعی به صورت مستقیم در همان پاراگراف نیامده، در سطح مقاله و روش‌شناسی و فهرست نهایی لحاظ شده است که نشانه‌ی اهتمام نویسنده به رعایت اصول است.

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود: الف) مقاله «تحلیل ماتریس SWOT» مبتنی بر نوآوری روشی و تحلیلی مستقل است؛ ب) مشابهت‌های موجود، مفهومی، زبانی و در چارچوب عرف علمی‌اند؛ پ) هیچ نقل مستقیم بدون ارجاع از مقالات مورد ادعا صورت نگرفته؛ ت) اتهام انتحال مطرح شده بر مبنای تطبیق سطحی واژگان و مفاهیم بوده و فاقد

مبنای علمی و پژوهشی است. تحلیل ماتریسی SWOT که در مقاله حاضر برای مقایسه آرای دو فیلسوف به کار رفته، روشی عام و متداول در تحلیل تطبیقی اندیشه‌هاست که خاستگاه آن در ادبیات مدیریت استراتژیک است و در هیچ‌یک از مقالات مورد اشاره نیز، منحصرأبداع نشده تا نسبت به بهره‌گیری از آن به ارجاعی خاص نیاز باشد.

نتیجه آنکه نوع نگاه نویسنده معترض - که در برخی بخش‌ها از مرز نقد علمی نیز عبور کرده - به موضوع انتحال، متکی بر شمارش ظاهری واژگان مشابه و بی‌توجه به تحلیل محتوای عمیق و ساختار نوآورانه مقاله اینجانب است. چنین رویکردی، برخلاف رویه‌های رایج در ارزیابی علمی، نه بر اساس سنجش مدل تحلیلی و استدلال‌ها، بلکه صرفاً بر اساس اشتراک‌های اصطلاحی در متون فلسفی داوری کرده؛ از این رو نتیجه‌گیری آن از اساس مخدوش است.

پاسخ به اتهامات نویسنده ذیل بندهای "الف" تا "او" ذیل مقاله اول

۱. نقد کلی بر لحن و روش نویسنده: وی در نقد عبارات اینجانب، تعبیری همچون «مهمل»، «لوس»، «پرشان» و «غیرعلمی» به کار برده است. این نوع گفتار: نخست خلاف اخلاق علمی و دانشگاهی است که نقد را باید با رعایت احترام و بر پایه استدلال پیش برد؛ دوم نشان‌دهنده جهت‌گیری شخصی است که از تحلیل بی‌طرفانه فاصله دارد؛ سوم جایگزین نقد محتوایی دقیق با داوری احساسی و لفظی شده است؛ بالاخره چهارم در نظام بررسی تخلفات علمی، صرف وجود اشتباه تاریخی یا عبارت نیازمند اصلاح، هرگز انتحال تلقی نمی‌شود.

اما پاسخ به بند «الف» نوشتار نویسنده: نقد عبارت تاریخی در خصوص آغاز تفکر فلسفی در اندلس: عبارت محل نقد: «بدر تفکر فلسفی در اندلس مقارن با تأسیس خلافت عباسیان در قرن دوم هجری که مصادف با قرن هشتم میلادی است، رخ می‌دهد».

ادعای نویسنده: این جمله مهمل، غیرعلمی و نادرست است.

پاسخ تحلیلی: اولاً، عبارت فوق در مقام بیان هم‌زمانی نسبی دورخداد تاریخی آمده است، نه ادعای رابطه علی مستقیم میان خلافت عباسیان و فلسفه در اندلس. تعبیر «مقارن با» ناظر بر تقارن زمانی است، نه تسبیب تاریخی. چنین شیوه بیانی در متون تاریخی و فلسفی امری رایج و مقبول است.

ثانیاً، آغاز قرن دوم هجری (برابر با قرن هشتم میلادی)، مقارن با تحولات عمیق سیاسی و فرهنگی در شرق و غرب دنیای اسلام است. هرچند خلافت عباسی در بغداد مستقر شد و اندلس در همان ایام به واسطه عبور عبدالرحمن بن معاویه (اموی) از تسلط عباسیان خارج گردید، اما حرکت‌های فرهنگی اولیه در اندلس و شرق اسلامی هم‌زمان شکل گرفتند. ذکر این تقارن، اگر با دقت تاریخی همراه باشد، نه تنها اشتباه نیست، بلکه می‌تواند بستر تحلیلی مناسبی فراهم کند.

ثالثاً، بسیاری از پژوهشگران آغاز نضج‌گرفتن علوم عقلی در اندلس را (گرچه نه به صورت نهادینه‌شده فلسفی) از همان قرن دوم و سوم هجری می‌دانند که با تکیه بر آثار ترجمه‌ای، آثار نخستین متکلمان و توسعه دستگاه‌های اداری صورت گرفته است. بنابراین بیان اینجانب اگر هم نیازمند دقت تاریخی بیشتری باشد، مهم‌ل و غیرعلمی نیست، بلکه قابل اصلاح و دقیق‌سازی است، نه طرد و تحقیر.

پاسخ به بند «ب»: درباره ورود فلسفه به اندلس و نسبت آن با امارت عبدالرحمن:

ادعای نویسنده: ورود فلسفه به اندلس به قرن سوم (نهم میلادی) مربوط است و عبدالرحمن اموی صرفاً جنگ و تثبیت سیاسی کرد، نه ارتباطی با فلسفه دارد.

پاسخ تحلیلی: اولاً، اینکه عبدالرحمن بن معاویه خود فیلسوف یا حامی فلسفه نبوده، امر بدیهی است؛ اما ظاهراً بیان نویسنده متوجه چنین ادعایی نبوده، بلکه بر ترسیم زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری فضای فکری در اندلس استوار بوده است. هر تحولی (رخدادی) - فلسفی - مقدمه‌هایی در سطح سیاسی و تمدنی دارد. بنابراین ذکر نقش امویان اولیه (از جمله عبدالرحمن) در ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی لازم برای شکوفایی فکری کاملاً توجیه‌پذیر و معقول است.

ثانیاً، ورود فلسفه به اندلس اگرچه به‌طور نهادینه در قرون سوم به بعد رخ داد، اما زمینه‌سازی‌های تمدنی و فرهنگی آن از پیش آغاز شده بود؛ به‌ویژه با ورود متون ترجمه‌شده، گسترش نهضت کتابخانه‌ها و روابط علمی با مشرق اسلامی.

ثالثاً، منبع مورد استناد یعنی «شریف، ۱۳۶۲: ۷۲۵» نیز اگر دقیق بررسی شود، ناظر به تاریخ نضج فلسفه به‌عنوان یک شاخه مستقل علمی است، نه هرگونه تفکر عقلی و نظری در اندلس. به

عبارت دیگر، بین شروع جریان‌های عقل‌گرایانه و شکل‌گیری نهاد فلسفه تمایز وجود دارد که در نقد ایشان رعایت نشده است.

جمع‌بندی: الف) نقدهای الف و ب نویسنده نه تنها اثبات‌کننده انتحال علمی نیستند، بلکه در بهترین حالت، نیاز به دقت بیشتر در بیان تاریخی دارند. ب) عبارات اینجانب مبتنی بر تفاسیر قابل دفاع تاریخی و فلسفی هستند، نه نقل مهمل یا تحریف. پ) لحن و روش نویسنده، خلاف اصول بی‌طرفی، ادب نقد و عدالت علمی است و خود نیاز به بازبینی جدی دارد.

پاسخ به بند «ج»: در خصوص ارجاع به ابن‌خلدون و بیانی درباره ابن‌باجه:

ادعای نویسنده: ۱. به جای ارجاع مستقیم به مقدمه ابن‌خلدون از منبع دست دوم استفاده شده است؛ ۲. عبارات به کاررفته درباره ابن‌باجه «آشفته، بی‌معنی و "آیتی در آشفته‌گویی" هستند».

پاسخ تحلیلی: اولاً، در باب ارجاع به ابن‌خلدون از منبع دست دوم: استفاده از منابع دست دوم در پژوهش‌های علوم انسانی، در صورتی که منبع مزبور معتبر، علمی و دارای ارجاع دقیق باشد، امری کاملاً متعارف و مورد پذیرش است. در این مورد خاص:

الف) منبع مورد استفاده (حلبی، ۱۳۷۳: ص ۵۲۴) کتابی است تحقیقی که بر پایه متون اصلی تنظیم شده و به صراحت به تحلیل جایگاه ابن‌خلدون پرداخته است. ارجاع به چنین اثری به منزله قصور علمی یا اهمال محسوب نمی‌شود، به ویژه زمانی که نقل قول، تفسیری از جایگاه فلسفی ابن‌خلدون در فضای فکری شرق و غرب اسلامی است، نه عین کلام ابن‌خلدون.

ب) افزون بر این، بسیاری از مقالات علمی دانشگاهی در حوزه علوم انسانی، بنا بر شرایط دسترسی، تمرکز بر تحلیل ثانویه و هدف از پژوهش، به طور معمول از منابع درجه دوم معتبر بهره می‌برند. ارجاع به تحلیل‌های موجود در منابع تحلیلی - نه لزوماً نقل مستقیم از اصل اثر قرون وسطایی - به خودی خود، نه خلاف استاندارد است و نه نشانه بی‌توجهی علمی.

ثانیاً، در باب توصیف جایگاه آثار ابن‌باجه: در ادامه، نویسنده به عبارتی از مقاله اینجانب درباره ابن‌باجه اشاره کرده و با تعابیری غیرعلمی و اخلاقی مانند «زیر خط کشیدن واژه مبتکرترین» و توصیف جمله به «آیتی در آشفته‌گویی»، سعی در تحقیر علمی داشته است.

در این مورد نکات زیر قابل ذکر است:

۱. عبارت نقل شده، ناظر به وضعیت آثار باقی مانده از ابن باجه و تنوع حوزه‌های نگارشی اوست؛ جمله ناظر به یک واقعیت تاریخی است که بارها در متون فلسفه اسلامی آمده است: بسیاری از آثار ابن باجه از بین رفته و بخشی از آنها از طریق ترجمه‌های عبری و لاتینی شناخته می‌شوند. حتی منابعی چون «سیر فلسفه در جهان اسلام» (ماجد فخری)، «ابن باجه» (احمد امین) و نیز آثار دکتر مهدی محقق و پورجوادی نیز به این امر اشاره کرده‌اند.

۲. به کاربردن واژه‌هایی چون «مبتکرترین رسائل»، برآمده از تحلیل نگارنده است و بیانگر خلاقیت ساختاری رسائل مورد اشاره است، نه ادعای انحصار. اگر نویسنده‌ای در تحلیل آثار فلسفی، بر اساس سنجش تطبیقی یا ساختاری، از این تعبیر استفاده کند، حق کامل در تحلیل دارد، مگر آنکه خلاف مستندات آشکار شود.

۳. لحن و ساختار جمله هرگز آشفته یا بی‌معنا نیست؛ جمله‌ای که با واژگان معمول علمی تنظیم شده، از جهت ساختار دستوری و معنا مشکلی ندارد. استفاده از ترکیب‌هایی نظیر «جز اندکی از آن باقی مانده» یا «ترجمه‌هایی که به عبری و لاتینی برای ما باقی مانده» در زبان نوشتار علمی فارسی رایج است و ایراد به چنین عبارات به جای تحلیل محتوایی، نشانه ضعف درک نویسنده از نقد علمی و گرایش به تحقیر زبانی است.

نقد روش‌شناسی نویسنده: افزون بر پاسخ‌های بالا، آنچه بیش از همه شایسته تأمل است، ادبیات نازل و لحن توهین‌آمیز نویسنده است. در یک محیط علمی و دانشگاهی: الف) نقد باید با استناد علمی، استدلال منطقی و حفظ حرمت علمی طرف مقابل صورت گیرد. ب) تحقیر، تمسخر، عباراتی چون «لوس»، «بی‌معنا»، یا «آیتی در آشفته‌گویی»، هیچ جایی در ادبیات نقد علمی و دانشگاهی ندارند و خود گواه بر نقص در فهم علمی مناظره و گفتگوی پژوهشی است.

نتیجه

۱. ارجاع به منبع دست دوم چنان‌که معتبر باشد، مغایر اصول پژوهش نیست.
۲. توصیف جایگاه علمی ابن باجه و وضعیت آثارش، بر مبنای شواهد تاریخی کاملاً قابل دفاع است.
۳. ساختار زبانی و تحلیلی جمله‌های مورد انتقاد، علمی، قابل فهم و رایج در زبان پژوهشی است.
۴. لحن نویسنده به جای ایجاد فضای بررسی دقیق، موجب تضعیف اعتبار گزارش از منظر اخلاق علمی شده است.

نویسنده ذیل بند «د» مقاله نخست، دو ایراد مطرح کرده‌اند: نخست، حذف حرف «تاء» از عنوان «رسالة المتوحد» ابن باجه و نیز نگارش «رسالة الوعاء» به جای «رسالة الوداع». روشن است که این‌گونه خطاها در زمره تسامحات نگارشی یا ناشی از غفلت و بی‌راستار به شمار می‌آید و از جمله اموری است که در فرایند چاپ مقالات علمی در مجلات، مسبوق به سابقه بوده و هست؛ از این رو بزرگ‌نمایی چنین مواردی فاقد وجهت علمی است.

ایراد دوم، پرسش استنکاری ایشان است مبنی بر اینکه چگونه می‌توان پذیرفت میگل آسین پالاسیوس که در سال ۱۹۴۴ میلادی درگذشته است، توانسته باشد در سال ۱۹۴۶ میلادی اثر «تدبیر المتوحد» را تصحیح کرده، به اسپانیایی ترجمه نموده و بر آن توضیحاتی بیفزاید.

پاسخ: بر اساس گزارش دانشنامه بزرگ اسلامی (مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۹۳، ذیل مدخل «ابن باجه»)، در بخش مربوط به «مجموعه تاشکند» آمده است: «از میان نوشته‌های ابن باجه، چنان که در فهرست کتاب‌شناسی خواهد آمد، برخی به اهتمام میگل آسین پالاسیوس (یا پالائیوس) در فاصله سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۶ میلادی ویراسته و ترجمه شده و در چند شماره مجله الاندلس انتشار یافته است؛ زیرا سه رساله از ابن باجه، که در مجموعه دست‌نوشته‌ای به شماره ۲۳۸۵ در شهر تاشکند یافت شده است....».

این گزارش نشان می‌دهد که فعالیت‌های پژوهشی و ویراستاری پالاسیوس در باب آثار ابن باجه، طی چند سال و در بازه زمانی پیش از وفات وی انجام شده، لکن انتشار آنها در مجلات پس از این تاریخ رخ داده که این نیز امری متعارف در روند نشر علمی است.

پاسخ به ایراد ذیل بند «ه»: نویسنده ذیل بند «ه» یادآور شده‌اند: «از اتباع و پیروان طریقت ابن وی، حکیمانی همانند ابن طفیل مصنف حی بن یقظان است» (فخری، ۱۳۷۲: ۲۸۰).

به نظر می‌رسد مقصود ایشان اشاره به کاربرد حرف «ابن» پیش از واژه «وی» در این عبارت است. بدیهی است که این‌گونه موارد در زمره خطاهای نگارشی جزئی یا سهوی است که ممکن است در مراحل نگارش یا ویرایش پدید آید و ارزش علمی چندانی برای استناد به عنوان مؤید ادعای سرقت علمی ندارد. پرداختن به چنین مواردی به‌ویژه در مقام اثبات اتهامات سنگین، از نظر روشی نمی‌تواند جایگاه استدلالی موجهی داشته باشد.

پاسخ به ایراد ذیل بند «و»: نویسنده ذیل بند «و» چنین آورده‌اند: «گرچه نوشته‌های ابن باجه مملو از تعقیب و غماض هستند - چنان‌که ابن طفیل و ابن رشد به آن تصریح کرده‌اند - اما با این وجود

پیوند معناداری میان آرای وی با فارابی (به صورت روشن) و با ابن سینا (تا حدودی) مشاهده می‌شود و بی‌تردید تأثیرپذیری ابن‌باجه از اندیشه‌های ابن‌سینا در موضوع معرفت و شناخت قابل انکار نیست. در ادامه خواهیم دید که تعبیر "صدالبته" دوباره توسط دکتر خدیری در مقاله علمی دیگر به کار رفته است که از گزند نویسنده در امان نمانده است. ظاهراً دو نکته مدنظر ایشان است: نخست، خط‌کشی زیر واژه «تعقید» و دوم، ایراد به کاربرد تعبیر «صدالبته» در نوشتارهای اینجانب.

در خصوص مورد نخست، به‌کارگیری واژه «تعقید» در معنای «پیچیدگی و دشواری» در متون فلسفی و ادبی کاملاً رایج و پذیرفته شده است و ایراد به این واژه، از نظر مبنایی محلی از اعراب ندارد. وجود یای اضافی (تعقیید) در متن، احتمالاً ناشی از تسامح یا غفلت ویراستار مجله و یا نویسنده بوده است. این نوع خطاهای کوچک، ارزش علمی قابل توجهی ندارد که بخواهد به عنوان مدرک اتهامات وارد شده مورد استناد قرار گیرد.

در خصوص مورد دوم، استفاده از تعبیر «صدالبته» انتخابی آگاهانه بوده و در جهت تقویت لحن استدلالی و ایجاد تأکید در استدلال به کار رفته است. ارزیابی این‌گونه عبارات از منظر سبک نگارش، نمی‌تواند به عنوان مستندی برای ادعای بی‌پایه‌ای چون سرقت علمی تلقی شود.

مقاله دوم: «تأملی در مکتب فلسفی سبزواری و تبیین برخی ابتکارات آن»

خلاصه اتهام: ادعای انتحال از مقاله «بررسی امکان نوصدرایی بودن اندیشه ملاهادی سبزواری» (دکتر حسن عباسی حسین‌آبادی)، با ارائه جدولی از شباهت‌های لغوی، مفهومی و ارجاعی (۱۵ مورد).

پاسخ مستند اجمالی: مقاله اینجانب به مقاله دکتر عباسی ارجاع صریح داده (در متن (۱۴) و فهرست منابع، ردیف ۴۱) و این ارجاع در تحلیل نویسنده مغفول یا تغافل مانده است. ذکر منبع نفی قصد پنهان‌کاری است. سکوت گزارشگر در برابر این ارجاع، جهت‌داری گزارش را نشان می‌دهد. منابع مشترک (فرهنگ بزرگ سخن، انوری، ج ۷، ص ۸۸۲۷، فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی، فرهنگ توصیفی ادیان گواهی) برای تعاریف عمومی («مکتب»، «سنت») طبیعی است و نشان دقت علمی است. اصطلاحات "Tradition" و "Doctrine" رایج هستند و تحلیل متفاوت است. ساختار استدلالی در نسبت سبزواری با حکمت متعالیه متفاوت است. در مقاله اینجانب تأکید بر استقلال مکتب سبزواری است، اما در مقاله وی ادامه سنت

صدریایی. تعبیر "فیلسوف شیعه‌شناس و ایران‌شناس فرانسوی" برای هنری کرین رایج است. ارجاع به مجموعه رسائل سبزواری (به کوشش آشتیانی) مستقل است. موارد دیگر (شرح منظومه، جایگاه منطق، تفسیر آیات) بخشی از تحلیل فلسفی سبزواری هستند و با منابع کلاسیک (شرح اسفار ملاصدرا، تحقیقات طباطبایی، نصر و آشتیانی، ۹۳ منبع در پایان مقاله) ارجاع شده‌اند. مقاله اینجانب مستقل، تحلیل محور و با انسجام درونی است. روش‌شناسی گزارش معیوب است (تمرکز بر تشابهات صوری بدون تحلیل ساختاری). تعریف انتحال دو شرط دارد (نقل بدون ارجاع و ساختار تحلیلی) که هیچ‌کدام محقق نیست. مقاله پس از بررسی در سامانه‌های مشابهت‌یاب منتشر شده است.

پاسخ تفصیلی به اتهام انتحال صورت گرفته در مقاله دوم توسط نویسنده

بررسی دقیق نشان می‌دهد که نویسنده اتهام‌زننده، با تمرکز صرف بر شباهت‌های صوری، ارجاعی و لغوی و بدون بررسی ساختار، هدف و تحلیل محتوای دو مقاله، نتیجه‌ای بسیار سنگین و اتهام‌برانگیز گرفته است. در ادامه موارد مشخص شده توسط ایشان به طور مستند، علمی و تحلیلی پاسخ داده می‌شود.

نکته مهم و مغفول در نزد نویسنده: نکته‌ای که در سراسر نوشته مورد بحث مغفول مانده و حتی یک‌بار نیز وی بدان اشاره نشده، این است که مقاله اینجانب به صورت صریح و رسمی در متن، به مقاله دکتر حسن عباسی حسین‌آبادی ارجاع داده و همین‌طور، آن را در فهرست منابع خود (ردیف ۱۴) ثبت کرده است.

بدیهی است که در هر نظام نقد و نه نقض علمی، ذکر منبع به منزله اعلام آگاهی نویسنده از اثر مورد استناد و نفی هرگونه قصد پنهان‌کاری یا بهره‌برداری غیرمجاز از آن تلقی می‌شود. سکوت کامل گزارشگر محترم در برابر این ارجاع روشن، پرسشی جدی در ذهن خواننده منصف ایجاد می‌کند: چرا مهم‌ترین نشانه رد اتهام انتحال—یعنی تصریح به منبع مورد بحث—از سوی نویسنده، نادیده گرفته شده است؟ این غفلت (یا تغافل)، متأسفانه گویای نوعی رویکرد جهت‌دار، گزینشی و مسبوق به پیش‌داوری شخصی در نگارش گزارش است. اگر نویسنده قصد داوری علمی، عادلانه و مستند داشت، دست‌کم لازم بود به این ارجاع صریح اشاره و آن را در تحلیل خود لحاظ می‌کرد.

در عین حال، موارد پانزده‌گانه‌ای که نویسنده برشمرده است، آکنده از ارجاعاتی به منابع دست‌اول یا منابع متداول و رایج در مطالعات دانشگاهی و حوزوی است؛ منابعی که استفاده از آنها در تحقیقات تخصصی، امری کاملاً متعارف و پذیرفته شده است. با این همه، ایشان تمام تلاش خود را به کار بسته تا از همین ارجاعات بدیهی، نتیجه‌ای از پیش تعیین شده یعنی انتساب انتحال به اینجانب را استنتاج نماید و انصافاً در این مسیر از هیچ کوششی فروگذار نکرده است. با توجه به محدودیت‌های حجمی در قالب این پاسخ، ناگزیر تنها به تبیین نمونه‌هایی از این موارد بسنده می‌کنم.

مورد اول: مشابهت در ارجاع به منابع لغوی برای تعریف «مکتب» و «سنت»

ادعای نویسنده: واژگانی چون «مکتب فلسفی»، «نوصدرایی»، «ساختار سه‌گانه» از مقاله دکتر عباسی بدون ارجاع در مقاله بنده وارد شده‌اند.

پاسخ علمی: الف) اصطلاحات مذکور، بخشی از واژگان رایج در فضای پژوهشی فلسفه اسلامی معاصر است؛ برای مثال تقسیم‌بندی «مکتب» به عناصر صوری، روشی و محتوایی، نه تنها در مقاله دکتر عباسی، بلکه در ده‌ها مقاله و سخنرانی توسط استادان حوزه و دانشگاه از دهه ۱۳۸۰ به بعد نیز به کار رفته است. (ب) در مقاله اینجانب، این ساختار با مثال‌ها و تحلیلی متفاوت مطرح شده و با ارجاع به منابع متنوع‌تر (نه صرفاً مقاله عباسی) پردازش شده است. گرچه در لیست منابع در ردیف ۱۴ دقیقاً این منبع را در زمره دیگر منابع ۳۹ تایی هم ذکر کرده‌ام که نویسنده، انگیزه‌ای برای دیدن آن نداشت.

ادعای دیگر نویسنده در همان مورد اول جدول ارائه شده: ارجاع مشترک به منابعی چون الف) فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ج ۷، ص ۷۲۸۸)؛ ب) فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی؛ پ) فرهنگ توصیفی ادیان (گواهی).

پاسخ: الف) این منابع، ارجاعات استاندارد و بدیهی برای تعریف مفاهیمی چون "مکتب"، "سنت"، "حوزه" و "School" هستند. (ب) بهره‌گیری از منابع عمومی و مرجع در حوزه‌های اصطلاح‌شناسی، نشان‌دهنده پایبندی به روش علمی است، نه انتحال. (پ) در مقاله اینجانب، این تعاریف به صورت تحلیلی و با تلفیق دیدگاه‌های گوناگون ارائه شده‌اند و تنها نقل قول ساده نیستند.

مورد دوم: تشابه دو اصطلاح Doctrine و Tradition

نویسنده: مشابهت صوری این دو اصطلاح را دلیلی بر سرقت مفهومی دانسته است.

پاسخ: الف) این دو اصطلاح از مفاهیم رایج در ادبیات فلسفی غربی و اسلامی هستند. ب) کاربرد آنها در دو مقاله نشان‌دهنده آشنایی با گفتمان مشترک است، نه انتحال. پ) مقاله اینجانب به تحلیل تفاوت‌های بنیادین این مفاهیم پرداخته است، نه صرف استفاده.

مورد سوم: تکرار ساختار استدلالی پیرامون استقلال یا وابستگی سبزواری به حکمت متعالیه

ادعای نویسنده: ساختار استدلال مقاله اینجانب در تحلیل نسبت سبزواری با ملاصدرا با مقاله دکتر عباسی همپوشانی دارد.

پاسخ علمی: الف) صرف مشابهت در ساختار بحث، وقتی موضوع یکسان است (فلسفه سبزواری)، اجتناب‌ناپذیر است. ب) در مقاله بنده: تأکید بر پدیدآوری امکان کاریست عنوان مکتب مستقل سبزواری است؛ ولی در مقاله دکتر عباسی، بحث در ادامه‌دادن سنت صدرایی و قرارگیری در جریان نوصدرایی است. پ) حتی اگر دو مقاله در طرح یک پرسش مشابه باشند، مسیر استدلال و نتیجه‌گیری متفاوت، نشانگر اصالت مستقل است.

مورد چهارم: شباهت در کاربرد تعابیر مثل "ساختار دستگاه فکری"، "نظام‌مندی فلسفی"

ادعای نویسنده: عبارات یادشده از مقاله دکتر عباسی اقتباس شده است.

پاسخ: الف) این ترکیبات در حوزه فلسفه رایج و کاملاً عمومی‌اند و در کتاب‌هایی چون آثار مطهری، داوری اردکانی، حتی در تفاسیر مرحوم علامه طباطبایی نیز استفاده شده‌اند. ب) هیچ‌کدام از این اصطلاحات مختص دکتر عباسی نیست. پ) حتی اگر ترکیب مشابه باشد، تحلیل، مثال و بسط در مقاله اینجانب، کاملاً متفاوت و اصیل است.

مورد پنجم: استفاده از منابعی و مواردی چون "شرح منظومه"، "جایگاه منطق"، "تفسیر آیات در حکمت سبزواری"

ادعای نویسنده: این محورها از مقاله دکتر عباسی به صورت تلویحی و بدون ارجاع آورده شده‌اند.

پاسخ علمی: الف) این مباحث بخش بنیادین هر تحلیل فلسفی از اندیشه سبزواری است. ب) منابع اصلی این مباحث: شرح منظومه ملاهادی سبزواری، شرح اسفار ملاصدرا، تحقیقات طباطبایی، نصر و آشتیانی و ۳۹ منبعی است که در پایان مقاله ام آورده‌ام. پ) مقاله اینجانب ارجاع مستقیم به این منابع دارد و استدلال خود را هم مستقل از دکتر عباسی و با مراجعه به منابع کلاسیک استخراج کرده‌ام.

مورد ششم: کاربرد وصف «فیلسوف شیعه‌شناس و ایران‌شناس فرانسوی» برای هانری کربن
ادعای نویسنده: از تعبیر اینجانب برآشفته شده و آن را «کپی» خوانده و حتی با خطای تایپی «جکیم» تمسخر کرده است.

پاسخ: الف) این تعبیر، یکی از رایج‌ترین توصیف‌ها برای کربن است و در صدها منبع فارسی و لاتین تکرار شده است. ب) انتساب این توصیف به مقاله دکتر عباسی، نادرست و فاقد ارزش استنادی است. پ) اشاره تحقیرآمیز به اشتباه تایپی، نه در شأن نقد علمی است و نه مبنای اخلاقی دارد.

مورد هفتم: ارجاع به مجموعه رسائل سبزواری (به کوشش آشتیانی)

ادعای نویسنده: این ارجاع را نشانه‌ای از اقتباس از مقاله دکتر عباسی می‌داند.

پاسخ: الف) این منبع، اثر دست‌اول برای مطالعه آثار سبزواری است و بدیهی است که هر پژوهشگری بدان رجوع کند. ب) این ارجاع به صورت مستقل، با تحلیل و در بستر بحث خودم استفاده شده است، نه کپی‌برداری. پ) ارجاع به منبع اولیه به جای منابع ثانوی، دقیقاً نشان‌دهنده اصالت پژوهشی مقاله اینجانب است.

موارد دیگر تا پانزدهم: ارجاع به منابع مشترک و برداشت‌های مشابه از متون اصلی: نویسنده در تمام موارد بعدی نیز صرف وجود ارجاع مشترک به آثاری چون شرح منظومه، شرح اصول فلسفه و روش رئالیسم، تفاسیر فلسفی قرآن و منابع کلاسیک فلسفه اسلامی، مبنای حکم به سرقت علمی دانسته شده است.

پاسخ عمومی به همه این موارد: الف) اشتراک در منابع در پژوهش‌های فلسفی اجتناب‌ناپذیر و طبیعی است. ب) هیچ‌کدام از این موارد، نقل مستقیم بدون ارجاع یا بازتولید جملات مقاله

دکتر عباسی نیست. پ) مقاله اینجانب در همه این موارد با تحلیل متفاوت، زاویه دید اختصاصی و مسئله‌مندی مستقل به بررسی پرداخته است. ت) برداشت آزاد از متون مرجع، نه تنها مجاز، بلکه بخشی از فرایند خلاقیت پژوهشی است.

تحلیل روش‌شناسی معیوب گزارش نویسنده: نوشتار یادشده، فاقد ویژگی‌های یک ارزیابی علمی بی‌طرفانه است و به جای تحلیل ساختاری - محتوایی دو مقاله، صرفاً به مواردی از تشابه صوری، ارجاعی، لغوی یا اصطلاحی بسنده کرده و بر آن اساس، اتهام انتحال را مطرح کرده است. این در حالی است که: الف) هیچ تطبیق ساختاری از چارچوب دو مقاله صورت نگرفته؛ ب) مسئله تحقیق، هدف و نتیجه‌گیری‌ها متفاوت‌اند؛ پ) متن مقاله اینجانب، مستقل، تحلیل‌محور و دارای انسجام درونی است.

نکته اساسی: در تعریف «انتحال» یا «سرقت علمی»، دو شرط باید هم‌زمان برقرار باشد:

۱. نقل عبارات خاص یا ساختار تحلیلی مشخص از مقاله‌ای خاص؛
۲. بدون ارجاع به آن مقاله.

درحالی‌که در مقاله بنده، نه نقل صریح بدون ارجاع وجود دارد، نه اقتباس مستقیم از تحلیل خاص دکتر عباسی. بنابراین بر مبنای اصول شناخته‌شده اخلاق پژوهش، مقاله اینجانب فاقد هرگونه مصداق انتحال علمی است.

نتیجه: با توجه به مجموعه دلایل و مستندات پیش‌گفته، به روشنی می‌توان دریافت که اتهام انتحال واردشده به مقاله اینجانب، فاقد پشتوانه علمی، تحلیل محتوایی معتبر، و تطبیق ساختاری قابل پذیرش است. اگر صرف اشتراک در منابع علمی معتبر یا بهره‌گیری از اصطلاحات رایج در یک حوزه تخصصی، مبنای حکم به سرقت علمی قرار گیرد، آن‌گاه هیچ پژوهشگری در هیچ رشته‌ای از چنین اتهامی مصون نخواهد ماند.

در عین حال، اگرچه مقاله دکتر حسن عباسی را در فهرست منابع ۳۹گانه خود (در ردیف چهاردهم) آورده‌ام، اما هدف اینجانب نه اثبات نوصدرایی بودن مرحوم حکیم حاج ملاهادی سبزواری (أعلى الله مقامه)، بلکه ارائه تحلیلی مستقل برای تبیین و دفاع از امکان اطلاق عنوان «مکتب فلسفی» بر جریانی از حکمت اسلامی است که در مدرسه فصیحیه و حوزه فلسفی

سبزواری شکل گرفته است؛ جریانی با ویژگی‌های متمایز در ساحت‌های معرفتی، روشی و محتوایی که از منظر تاریخی و فلسفی شایسته چنین عنوانی است.

جمع‌بندی نهایی پاسخ‌ها به اتهامات مقاله دوم

ادعای نویسنده: شباهت در ساختار سه‌گانه (صوری، روشی، محتوایی)

پاسخ مستند: این تقسیم‌بندی از مفاهیم رایج در ادبیات فلسفه اسلامی معاصر است. تحلیل اینجانب در چارچوبی متفاوت با مثال‌ها و تفسیر خاص خودتان ارائه شده است.

ادعای نویسنده: طرح مفهوم «مکتب فلسفی» در مورد سبزواری

پاسخ: این مفهوم پیش‌تر در آثار متعددی آمده است؛ مقاله بنده از منظر تازه‌ای با تأکید بر استقلال حکمت سبزواری آن را تحلیل کرده است.

ادعای نویسنده: کاربرد ترکیباتی چون «دستگاه فکری» و «نظام عقلانیت»

پاسخ: این واژگان، اصطلاحاتی عمومی در ادبیات فلسفه اسلامی و علوم انسانی‌اند و انحصاری به هیچ نویسنده خاصی ندارند.

ادعای نویسنده: نقل از شرح منظومه و منابع کلاسیک سبزواری

پاسخ: مقاله اینجانب به صورت مستقیم و مستند به آثار خود سبزواری و منابع فلسفه اسلامی ارجاع داده و تحلیلی مستقل ارائه کرده است.

نکته آخر: مقاله با عنوان «تأملی در مکتب فلسفی سبزواری و تبیین برخی ابتکارات آن» همانند کلیه مقالات منتشرشده در نشریات علمی - پژوهشی مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پیش از پذیرش و انتشار، به‌طور الزامی در سامانه‌های مشابهت‌یاب معتبر از جمله «ایران‌داک» و «سمیم‌نور» مورد ارزیابی قرار گرفته است.

بر این اساس، بدیهی است که مقاله مزبور پس از گذر از این مرحله و اخذ تأییدیه‌های لازم منتشر شده است؛ از این‌رو هرگونه ادعای انتحال یا کپی‌برداری نسبت به آن، بدون ارائه مستندات معتبر و در نظر گرفتن این فرایند قانونی، فاقد وجاهت علمی و حقوقی بوده و مردود محسوب می‌شود.

جدول زیر برای مقایسه نمونه‌ای از شباهت‌ها و تمایزها آورده شده است:

معیار مقایسه	مقاله/کتاب اینجانب	مقاله/کتاب ادعایی نویسنده	تحلیل تمایز و دلیل شباهت
منابع مشترک	الاشارات و التنبیهاث ابن سینا (نسخه‌های قم ۱۳۷۱ ش/قم ۱۴۰۴ ق/بیروت ۱۴۰۴ ق)	مقالات شکراللهی و حیدری	منبع دست اول فلسفه اسلامی؛ نقل مستقیم با ارجاع درست؛ شباهت طبیعی در نقل قول‌ها
اصطلاحات	"مکتب فلسفی"، "سنت"، "ساختار سه‌گانه"	مقاله عباسی	اصطلاحات تثبیت شده در ادبیات فلسفه اسلامی؛ تحلیل متفاوت (استقلال مکتب سبزواری/ ادامه سنت صدرایی
ساختار تحلیلی	مدل SWOT برای مقایسه ابن سینا و ابن باجه	توصیفی/ تاریخی در مقالات دیگر	نوآوری روشی در مقاله اینجانب؛ تفاوت هدف تطبیقی/ توصیفی
ارجاعات	ذکر صریح مقاله عباسی (ردیف ۴۱) و منابع ۹۳ گانه	ادعای عدم ارجاع	ارجاع درست انجام شده؛ مغفول در گزارش منتقد
شباهت متنی	نقل از آیات قرآن (خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) و مفاهیم "حرکت جوهری"، "تجرد نفس"	مقالات مرگ‌اندیشی	منابع کلاسیک صدرایی؛ تفسیر متفاوت (هستی‌شناسی ناب تطبیقی/ انتقادی)

مقاله سوم: «تبیینی و تحلیلی فلسفی از مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا»

خلاصه اتهام: ادعای حذف نویسندگان اصلی (صدیقه ابطحی و دکتر مهدی دهباشی) از مقاله قبلی («سنجش مرگ‌اندیشی با معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه») و انتحال از خود، با استناد به ماده ۱۵ دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی.

پاسخ کلی مستند: دکتر دهباشی استاد راهنمای دوم بوده و نقش وی در تبادل با داوران به دلیل حضور در اصفهان بوده است. اینجانب استاد راهنمای اول رساله دکتری خانم ابطحی در پژوهشگاه علوم انسانی بوده‌ام و به عنوان نفر سوم در نویسندگان مقاله اول درج شده‌ام. تخلف نیازمند فرایند مستند (حذف بدون رضایت، عدم ذکر منبع) است که مصداق ندارد. نویسنده خود را در جایگاه دادستان، قاضی و مجری حکم قرار داده که مغایر آیین‌نامه است. ادبیات گزارش (نیت‌خوانی، عبارات "احتمالاً" و "ظاهراً") القایی است. هیچ شکایت رسمی وجود ندارد. تفاوت مقالات: مقاله اول «تبیین فلسفی - وجودشناختی مرگ و زندگی در فلسفه ملاصدرا با رویکرد هستی‌شناسی ناب (حرکت جوهری، تجرد نفس، وحدت تشکیکی وجود)»، مقاله دوم «تحلیل تطبیقی - انتقادی با رویکرد مقایسه‌ای (Comparative) و نقد استعلایی»

(Transcendental Critique) بین مدل صدریایی و آگزیستانسیالیست‌ها (کامو، کی‌یرکگارد، هایدگر)». اشتراک منابع صدریایی (الأسفار الأربعة، الشواهد الربوبیه، شرح اصول کافی، تفاسیر قرآنی) اقتضای موضوع است، نه انتحال. تفکیک میان خودارجاعی، بازنویسی و انتحال از خود: مقاله دوم بازتحلیل محتوا با زاویه نوین است، نه کپی. مقاله پس از بررسی در سامانه‌های مشابهت‌یاب منتشر شده است.

پاسخ تفصیلی: آن‌گونه که وعده داده شده بود، نویسنده قرار بود در چهار مقاله بر پایه مستندات متقن، مدعی اثبات مواردی از انتحال نسبت به اینجانب شود. در دو مقاله نخست، هرچند تحلیل‌ها نقدپذیر و مشحون از پیش‌داوری است، اما دست‌کم تلاشی برای تطبیق متون و ایجاد شباهت‌هایی مشاهده می‌شود. اما در مقاله سوم، نویسنده مسیر را به‌کل تغییر داده و به جای تمرکز بر شاخص‌های روشن و پذیرفته‌شده انتحال علمی، به سمت طرح ادعاهایی غیرمستند، ابهام‌آلود و خارج از صلاحیت علمی یا حقوقی خویش گام برداشته است.

از جمله موارد ادعایی وی، اشاره به مقاله‌ای با عنوان «سنجش مرگ‌اندیشی با معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه» منتشرشده در نشریه الهیات تطبیقی در سال ۱۳۹۸ است. نویسنده گزارش، با ادبیاتی آمیخته به قضاوت و القای سوءنیت، چنین نتیجه گرفته که تخلف صورت گرفته، یعنی حذف نویسندگان اصلی (سرکار خانم صدیقه ابطحی و آقای دکتر مهدی دهباشی) از مقاله اخیر برای وی محرز می‌باشد و در عبارتی غیرعلمی و غیراخلاقی نتیجه می‌گیرد که: «حتی اگر خدای مدعی شود که باز نشر مقاله بوده ... باز تخلف او انکارناپذیر است».

نخست: نویسنده در صفحه ۴۱۵ پیش‌انتشار شماره ۲۱۲ نشریه آینه پژوهش، ادعا می‌کند که «این مقاله نوشته سرکار خانم صدیقه ابطحی با همراهی آقای دکتر مهدی دهباشی به عنوان استاد راهنما» بوده است. باید به صراحت اعلام کنم که استاد گرامی جناب دکتر دهباشی، استاد محترم و معزز در دانشگاه اصفهان و سمت راهنمای دوم در این رساله را بر عهده داشتند و صرفاً با هماهنگی اینجانب و به دلیل حضور استاد محترم در شهر اصفهان، برای تبادلات با داوران مقاله، نقش نویسنده مسئول را در مقاله پیشین را بر عهده داشته‌اند، این در حالی است که اینجانب با وجود آنکه استاد راهنمای اول رساله دکتر سرکار خانم صدیقه ابطحی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در سال ۱۳۹۸ بوده‌ام، در نهایت با احترام، به عنوان نفر سوم در فهرست نویسندگان مقاله درج شده‌ام و این نقش در فرایند علمی به صورت شفاف و مورد توافق طرفین تعریف شده است. انتساب «راهنمایی رساله» مطلق و رها به ایشان، خلاف

واقع است و حداقل نشان‌دهنده بی‌اطلاعی نویسنده گزارش از حقیقت ماجرا و فرآیندهای رسمی و مکاتبات علمی است.

دوم: مطابق با تعاریف مندرج در آیین‌نامه‌های اخلاق در پژوهش، صرف فرض حذف یک یا چند نویسنده از مقاله‌ای با موضوع یا محتوای مشابه در نشریه‌ای دیگر، بدون بررسی مستند و دقیق پیشینه شکل‌گیری اثر، میزان هم‌پوشانی علمی، نقش و سهم هر یک از نویسندگان و نحوه بازتولید علمی محتوا، به خودی خود نمی‌تواند به عنوان مصداق «انتحال علمی» یا سایر تخلفات پژوهشی احراز گردد. تخلف زمانی محقق می‌شود که بازنشر اثر بدون ذکر منبع اصلی صورت گیرد یا تغییرات محتوایی با هدف فریب نهادهای علمی و داوران انجام شده باشد؛ شرایطی که در این مورد خاص، بر اساس مستندات موجود، به هیچ وجه مصداق ندارد.

سوم: جای شگفتی است که نویسنده خود را نه تنها در جایگاه مدعی، بلکه در مقام دادستان، قاضی و مجری احکام نیز قرار داده است. ایشان با استناد نادرست به بند ۵۱ دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی، اینجانب را متهم، نشریه حکمت صدرایی را مجرم و انتشار مقاله را جرم تلقی کرده‌اند. این در حالی است که بند مذکور، شرایطی خاص برای احراز تخلف دارد که هیچ‌یک در این گزارش رعایت نشده است. جای این پرسش باقی است که آیا نویسنده دارای صلاحیت رسمی برای صدور چنین احکامی است؟ نقش ایشان در این فرایند چیست؟ و به چه حقی، بدون استناد رسمی، چنین نسبت‌هایی را به افراد و نهادها وارد می‌نماید؟

چهارم: ادبیات به کاررفته در این گزارش، به ویژه استفاده از واژگانی نظیر «احتمالاً» و «ظاهراً» و پیش فرض‌سازی بر اساس نیت خوانی، گواه آن است که نویسنده بیش از آنکه در پی تحلیل علمی باشد، درصدد القای اتهام و تخریب شخصیتی بوده است. این مسئله، با اصول اخلاق پژوهش، انصاف علمی و حقوق آکادمیک در تضاد آشکار است.

اما در پاسخ به ادعای مطرح شده در انتهای گزارش وی در صفحه ۴۱۶ پیش‌انتشار آینه پژوهش، مبنی بر انتحال از خود، در دو مقاله منتشرشده:

ادعای مطرح شده درباره وجود انتحال یا هم‌پوشانی غیرموجه میان دو مقاله اینجانب، یکی تحت عنوان «تبیین و تحلیل فلسفی از مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا (منتشرشده در دوفصلنامه حکمت صدرایی)» و دیگری با عنوان «سنجش مرگ‌اندیشی با معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه (منتشرشده در دوفصلنامه الهیات تطبیقی)».

لازم می‌دانم نکات ذیل را به عنوان تبیین علمی و مستند تفاوت‌های روشی، محتوایی و هدف‌گذاری پژوهشی این دو اثر ارائه نمایم، به‌ویژه در پاسخ به استدلال‌هایی که صرفاً بر هم‌پوشانی‌های ظاهری یا اشتراکات منابع کلاسیک متمرکز شده‌اند:

۱. تفاوت بنیادی در مسئله پژوهش و جهت‌گیری غایی هر مقاله: مقاله اول (منتشرشده در حکمت صدرایی) تمرکز خود را بر تحلیل فلسفی - وجودشناختی مرگ‌اندیشی و معنای زندگی نزد ملاصدرا قرار داده است. در این مقاله، مرگ به عنوان پدیده‌ای وجودی (نه صرفاً زیستی یا متافیزیکی) و زندگی به عنوان حرکت جوهری نفس به سوی کمال مورد تحلیل قرار گرفته است. جهت‌گیری اصلی مقاله، تبیین دستگاه‌وار این رابطه در منظومه مرحوم آخوند، با استناد به اصولی نظیر «حرکت جوهری»، «تجرد نفس» و «وحدت تشکیکی وجود» است.

اما در مقاله دوم (منتشرشده در الهیات تطبیقی)، صورت‌بندی مسئله پژوهش متفاوت است: این مقاله در پی سنجش رابطه میان مرگ‌اندیشی و معنای زندگی از منظر حکمت متعالیه است، به این معنا که مرگ‌اندیشی به مثابه فرایندی معرفتی، روان‌شناختی و حتی اخلاقی در زیست مؤمنانه تحلیل شده و در برابر رویکردهای آگزیستانسیالیستی به چالش کشیده می‌شود. اینجا هدف نه صرف تبیین مفاهیم، بلکه مقایسه تحلیلی - انتقادی بین مدل صدرایی و سایر رویکردها در معناکاوی حیات انسانی است.

به عبارت دقیق‌تر: الف) مقاله اول یک تبیین فلسفی با رویکرد هستی‌شناسی ناب از نسبت مرگ و معنا در فلسفه ملاصدرا است. ب) مقاله دوم، یک تحلیل تطبیقی - انتقادی از کارکرد مرگ‌اندیشی در نسبت با معنای زندگی است، با ارجاع به دستگاه صدرایی، اما نه محدود به آن.

۲. تفاوت در روش‌شناسی پژوهش: در مقاله اول، روش تحقیق مبتنی بر تحلیل فلسفی کلاسیک با تمرکز بر متون صدرالمتألهین، تفسیر آیات قرآنی در آثار ایشان و استخراج منظومه‌ای منسجم از مبانی هستی‌شناختی است؛ اما در مقاله دوم، گرایش روش‌شناختی متفاوتی دیده می‌شود: بهره‌گیری از رویکرد تطبیقی (Comparative) و نقد استعلایی (Transcendental Critique) در بررسی دیدگاه ملاصدرا و فیلسوفان آگزیستانس (نظیر کامو، کی‌یرکگارد، هایدگر). در این مقاله، مرگ‌اندیشی به مثابه تجربه آستانه‌ای و افق‌گشا در معناکاوی زندگی در پارادایم‌های مختلف تحلیل شده است. یعنی اگر مقاله اول یک خوانش درون‌مکتبی از اندیشه ملاصدراست، مقاله دوم یک نقد برون‌مکتبی با رویکرد مقایسه‌ای است.

۳. اشتراک در منابع صدرایی، اقتضای موضوع پژوهش است، نه دلیل بر انتحال: بخش اعظم منابع هر دو مقاله متکی بر آثار ملاصدرا به ویژه: الف) الأسفار الأربعة؛ ب) الشواهد الربوبية؛ پ) شرح اصول کافی و تفاسیر صدرایی از آیات قرآنی است. اما اشتراک در بهره‌گیری از منابع دست اول صدرالمتألهین، آن هم در یک حوزه موضوعی مشترک، نه تنها امری رایج و علمی، بلکه اجتناب‌ناپذیر و اقتضای ساختار تحقیق در فلسفه اسلامی است.

استنادهای تکراری به آیات مشخص، همچون ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾، یا مفاهیمی مانند "مرگ ارادی"، "حرکت جوهری"، یا "وجود تشکیکی" در هر دو مقاله، به هیچ‌وجه دلالت بر "کپی‌برداری" نمی‌کند، بلکه نشانگر انسجام منابع در یک حوزه تخصصی است. از قضا تفاوت در نحوه تفسیر و تحلیل همین مفاهیم، نشانگر اصالت هر مقاله است.

۴. نقد غیرموجه از سوی نویسنده: وی بدون ارائه هیچ‌گونه تحلیل نرم‌افزاری یا روش‌شناختی برای تعیین درصد هم‌پوشانی، تنها با عبارت مبهمی چون «در اینجا به دلیل دوری از تطویل، تنها به ذکر چند نمونه اقتباس اشاره می‌کنیم» تلاش کرده تا نمونه‌هایی از تشابهات لفظی یا مفهومی را دلیل بر انتحال قلمداد کند. این در حالی است که در هیچ‌یک از ارجاعات ایشان: الف) تفاوت رویکرد نظری؛ ب) تفاوت در ساختار مقاله (درآمد، مسئله، پرسش، فرضیه، تحلیل، نتیجه‌گیری) و حتی تفاوت سبک نگارش و تحلیل، مدنظر قرار نگرفته است. بدیهی است چنین استدلالی نه در موازین نقد علمی و نه در چارچوب داوری پژوهشی قابل اعتناست.

۵. لزوم تفکیک میان خودارجاعی (Self-Citation)، بازنویسی (Paraphrasing) و انتحال از خود (Self-Plagiarism): آنچه در مقاله دوم آمده، نه بازنویسی مقاله اول، بلکه پرداختن به موضوعی مرتبط ولی مجزا از منظر تحلیلی دیگر است. حتی در موارد اندکی که استنادی مشابه به چشم می‌خورد، یا در قالب بازتحلیل و بازآفرینی فکری صورت پذیرفته یا با زاویه‌ای نوین بازخوانی شده است. هیچ‌گونه کپی‌برداری واژه‌به‌واژه یا تکرار ساختار کلی مقاله، در آن دیده نمی‌شود.

نکته آخر: مقاله با عنوان «تبیین و تحلیلی فلسفی از مرگ‌اندیشی و معنای زندگی در اندیشه ملاصدرا» همانند کلیه مقالات منتشرشده در نشریات علمی - پژوهشی مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پیش از پذیرش و انتشار، به‌طور الزامی در سامانه‌های مشابهت‌یاب معتبر از جمله «ایران‌داک» و «سمیم‌نور» مورد ارزیابی قرار گرفته است. مطابق آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های مصوب، پذیرش هر مقاله منوط به اخذ «گواهی عدم مشابهت» یا تأیید

«مشابهت در حد مجاز» از این مراجع رسمی است و بدون طی این فرایند و دریافت گواهی یادشده، هیچ مقاله‌ای امکان پذیرش و انتشار در نشریات علمی - پژوهشی معتبر را ندارد.

با عنایت به آنچه گفته شد، بنده به عنوان نویسنده هر دو مقاله، با قاطعیت اعلام می‌نمایم:

الف) اولاً، دو مقاله مزبور دارای تفاوت‌های اساسی در هدف، روش، ادبیات، تحلیل‌ها و رویکرد نظری اند؛ ب) ثانیاً، اشتراک در منابع کلاسیک صدرایی، نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه نشانه دقت و پایبندی علمی به دستگاه فلسفی مورد مطالعه است؛ پ) ثالثاً، ادعای انتحال از خود، در غیاب هرگونه سنجش دقیق یا استدلال روش‌مند، مخدوش و مردود است.

مقاله چهارم: «تبیین و تحلیلی انتقادی بر رابطه مرگ‌اندیشی با معنای زندگی در فلسفه کرگور»

خلاصه اتهام: ادعای انتحال از پایان‌نامه دانشجوی بدون رضایت، ذیل ماده ۶۴ دستورالعمل بررسی تخلفات پژوهشی، با لحن توهین‌آمیز.

پاسخ اجمالی مستند: مشارکت علمی قانونی به عنوان استاد راهنمای اصلی در تمام مراحل (موضوع، ساختار، منابع، تحلیل)، استخراج مقاله از پایان‌نامه با همکاری استاد راهنما مجاز است (بند ۱ ماده ۱ آیین‌نامه تسهیل انتشار نتایج پژوهش دانشجویی وزارت علوم). رضایت مکتوب دانشجوی با شرط ذکر منشأ وجود دارد و در مقاله رعایت شده. هیچ شکایتی رسمی وجود ندارد. استناد به ماده ۴۶ بی‌اعتبار است (عدم مشارکت واقعی، نبود رضایت، عدم ذکر منبع محقق نیست). ادبیات گزارش (توهین، سوءظن) معیار اخلاق حرفه‌ای است و مشمول افترا (مواد ۷۹۶ و ۸۹۶ قانون مجازات اسلامی) است. مقاله پس از بررسی در سامانه‌های مشابهت‌یاب منتشر شده است.

پاسخ تفصیلی به ادعاهای مطرح‌شده نویسنده در مقاله چهارم

نویسنده در بخشی از گزارش ذیل مقاله چهارم، با اشاره به مقاله اینجانب که در نشریه وزین «فلسفه دین» به سال ۱۳۹۹ منتشر گشته است، مدعی شده‌اند که این مقاله مصداق انتحال (سرقت علمی) بوده و آن را ذیل ماده ۴۶ «دستورالعمل نحوه رسیدگی به تخلفات پژوهشی» طبقه‌بندی کرده‌اند. در ادامه نیز با لحنی خارج از عرف نقد علمی، ادعاهایی اخلاقی و شخصی در خصوص رضایت دانشجوی، نحوه همکاری و نسبت اینجانب با اثر مذکور مطرح شده است.

۱. مشارکت علمی قانونی و روشن در چارچوب وظایف استاد راهنما: اینجانب به عنوان استاد راهنمای اصلی و اول پایان نامه ای که مقاله مزبور بر مبنای آن تدوین گردیده، در تمامی مراحل شکل گیری موضوع، طراحی ساختار، هدایت منابع و تحلیل نهایی مشارکت مستقیم، مستمر و علمی داشته ام. فرایند نگارش مقاله نیز با نظارت و نگارش منفرد و مستند اینجانب انجام شده است. به موجب بند (ث) ماده ۱ آیین نامه «تسهیل فرآیند انتشار نتایج پژوهش دانشجویی» مصوب وزارت علوم، استخراج مقاله از پایان نامه با همکاری استاد راهنما، با ذکر منشأ، امری مشروع، مرسوم و حتی توصیه شده است. بنابراین حضور نام استاد راهنما در مقاله استخراج شده از پایان نامه، تحت شرایط مذکور و با رضایت دانشجو به صورت کتبی، مبنی بر «حق استخراج دو مقاله از پایان نامه با شرط بیان مکتوب آن در مقاله مستخرجه»، مصداق انتحال نیست.

۲. رضایت مکتوب و مشروط دانشجو؛ با ذکر منشأ در مقاله: مقاله مورد اشاره با رضایت نامه مکتوب دانشجو منتشر شده است. در این رضایت نامه، تصریح شده که شرط موافقت با چاپ مقاله، اعلام و ذکر استخراج آن از پایان نامه مذکور بوده است. این شرط دقیقاً رعایت شده و در پایان مقاله به طور رسمی اعلام شده است که مقاله از پایان نامه مذکور، استخراج شده است. هیچ پنهان کاری در این امر صورت نگرفته است.

در چنین شرایطی، طرح پرسشی با این مضمون که «چرا دانشجو تن به چنین رضایتی داده است»، نه تنها فاقد پایه علمی و قانونی است، بلکه ناظر بر انگیزش های ذهنی و شخصی نویسنده بوده و ارتباطی با تحلیل حقوقی و پژوهشی ندارد.

۳. بی اعتباری استناد به ماده ۴۶ آیین نامه رسیدگی به تخلفات پژوهشی: نویسنده در مقام «مدعی العموم پژوهش» ظاهر شده و بدون هیچ گونه ارجاع به مراجع ذی صلاح، مقاله اینجانب را ذیل ماده ۴۶ آیین نامه رسیدگی به تخلفات پژوهشی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار داده است. در حالی که: الف) ماده ۴۶ مربوط به مواردی نظیر «انتساب بدون مشارکت علمی»، «جعل»، «تحریف» و «سرقت علمی» است؛ ب) در این مورد، مشارکت اینجانب به عنوان استاد راهنما، قانونی، علمی و قابل اثبات است؛ پ) رضایت نامه رسمی دانشجو با ذکر شرایط وجود دارد؛ ت) منشأ استخراج مقاله در متن منتشر شده تصریح شده است.

بر این اساس، هیچ یک از ارکان سه گانه لازم برای احراز تخلف از نوع انتحال (یعنی عدم مشارکت واقعی، نبود رضایت و فقدان ذکر منبع) تحقق نیافته است و استناد به ماده ۴۶، خلاف نص صریح آیین نامه است.

۴. فقدان هرگونه شکایت رسمی یا اعتراض از سوی صاحب اثر مشترک: تا زمان نگارش این پاسخ، هیچ‌گونه شکایت، اعتراض یا اعلام تخلف از سوی دانشجو، چه به صورت رسمی و چه غیررسمی، نزد مجله فوق‌الذکر، دانشگاه یا هیئت‌های رسیدگی ثبت نشده است. چنانچه فردی نسبت به نقض حقوق پژوهشی خود معترض باشد، مطابق ماده ۵ آیین‌نامه مذکور، می‌بایست شکایت خود را از طریق مجله، دانشگاه محل تحصیل و در قالب مستندات ارائه نماید. در غیاب چنین شکایتی، ادعای نویسنده (مجهول‌الهویه) نوعی ورود غیرمجاز به موضوعات فردی، نقض حریم حرفه‌ای و جایگاه قانونی افراد و دخالت در روابط پژوهشی و اخلاقی میان استاد و دانشجو تلقی می‌شود.

۵. عبور از مرزهای نقد علمی و ورود به قلمرو اتهام‌زنی: ادبیات نوشتار نویسنده، در بخش‌هایی نه تنها از چارچوب تحلیل علمی خارج شده، بلکه واجد مؤلفه‌هایی چون توهین، سوءظن، حمله شخصی و اتهام‌زنی مستقیم است. عباراتی چون «دکتر خداری حاصل تلاش این دانشجو و نیز استاد راهنمای اول دکتر دهباشی را در قالب مقاله به نام خود منتشر کرده است» یا «عجیب است که دانشجوی دانشمند ما حتی معرفی نشده است»، نه تنها فاقد ارزش استدلالی اند، بلکه با اصول اخلاق حرفه‌ای در پژوهش مغایرت داشته و قابلیت پیگرد قانونی نیز دارند.

این فقره با نسبت دادن صریح «انتشار اثر دیگران به نام خود» به اینجانب و معرفی نادرست دکتر دهباشی به عنوان «استاد راهنمای اول»، حاوی بیان و اطلاعات کذب، اتهام سرقت علمی و تخلف پژوهشی است که خود، مشمول مقررات افترا و نشر اکاذیب (مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی) و مغایر با بندهای ۷ و ۹ آیین‌نامه اخلاق پژوهش وزارت علوم و ماده ۶ قانون مطبوعات می‌باشد. چنین انتسابی، بدون ارائه مستندات معتبر، علاوه بر نقض آشکار بی‌طرفی علمی، موجب هتک حیثیت حرفه‌ای و حقوقی اینجانب شده و از حیث قانونی و اخلاقی قابل پیگیری است.

جمع‌بندی: با توجه به مستندات ذیل: الف) وجود مشارکت مستمر استاد راهنمای اول در تدوین مقاله؛ ب) وجود رضایت مکتوب و مشروط دانشجو؛ پ) ذکر منشأ استخراج مقاله از پایان‌نامه در انتهای متن مقاله منتشره؛ ت) عدم وجود هرگونه شکایت رسمی از سوی دانشجو؛ ث) و بی‌اعتباری استناد به ماده ۴۶ در این زمینه؛

هیچ‌گونه تخلفی از نوع انتحال یا تخلف، در تدوین و انتشار مقاله مورد اشاره رخ نداده است و ادعاهای مطرح‌شده، صرفاً برداشت‌های شخصی نویسنده بوده و از منظر حقوقی، اخلاقی و دانشگاهی مردود محسوب می‌گردند.

در پاسخ به اظهارات پایانی نویسنده در مقاله چهارم مبنی بر «بستن پرونده انتحال‌ها» و «درخواست بازبینی تمام مقالات»: در انتهای مقاله چهارم، نویسنده بالحنی حاکی از قطعیت و داوری شخصی، چنین می‌نویسد: «به هر حال پرونده امور مربوط به انتحال‌ها و سایر تخلفات علمی دکتر غلامحسین خدری را در اینجا می‌بندیم. بسیار شایسته است که بررسی جامعی درباره دیگر مقالات ایشان انجام گیرد و مقالات دیگر از حیث انتحال بازبینی شوند».

در بررسی و تحلیل این اظهارات و نسبت آن با اصول بنیادین اخلاق پژوهش، آیین‌نامه‌های رسیدگی به تخلفات علمی و حرمت حریم علمی همکاران، نکات ذیل جهت تنویر افکار پژوهشی و دفاع از کیان علمی اینجانب قابل طرح است:

۱. ادعای شمول تخلف بدون رسیدگی رسمی، خلاف اصول دادرسی علمی و اخلاق دانشگاهی: اظهار اینکه «پرونده انتحال‌ها و سایر تخلفات علمی دکتر خدری را می‌بندیم»، متضمن این پیش‌فرض است که: الف) پیش‌تر وقوع تخلفاتی متعدد در مقالات اینجانب محرز شده است؛ ب) نگارنده خود را صاحب صلاحیت برای «تشخیص تخلف»، «تشخیص تعدد تخلف» و «بستن پرونده» می‌داند.

این در حالی است که مطابق آیین‌نامه «نحوه رسیدگی به تخلفات پژوهشی اعضای هیئت علمی» مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، صلاحیت بررسی، احراز و اعلام تخلف صرفاً در اختیار: الف) کمیته‌های تخصصی بررسی تخلفات پژوهشی در دانشگاه محل اشتغال یا وزارت علوم؛ و ب) هیئت‌های بدوی رسیدگی به تخلفات اعضای هیئت علمی است.

بنابراین اقدام نویسنده در اظهار نظر قطعی و عمومی درباره وقوع تخلف علمی، پیش از طی هرگونه فرایند قانونی و بدون وجود حکم یا رأی از مرجع ذی‌صلاح، نقض آشکار آیین‌نامه‌ها و تخریب اعتبار پژوهشی افراد به صورت خودسرانه و خارج از چارچوب است.

۲. قرائت آشکار از نیت مندی جهت تخریب وجهه علمی: عبارات به کاررفته در ذیل مقاله چهارم، نظیر «پرونده انتحال‌ها را می‌بندیم» و «شایسته است مقالات دیگر نیز از حیث انتحال بازبینی شوند»، گویای آن است که نویسنده: الف) از پیش، ذهنیتی قطعی درباره وقوع تخلف دارد و به جای طرح پرسش یا نقد، در مقام اثبات اتهام و جمع‌آوری شواهد برای اثبات نیت سوء قرار گرفته است؛ ب) در این مسیر، از هر عبارتی که قابل استفاده برای مستندسازی این ذهنیت بوده، بهره‌گرفته و خواننده را در موقعیت قضاوت یک‌سویه و القاشده قرار داده است.

این روش با اصول نقد علمی منصفانه، اخلاق پژوهش و استقلال ذهنی پژوهشگر فاصله‌ی بنیادین دارد و شایسته فضای علمی و تخصصی کشور نیست.

۳. ورود غیرقانونی به حیطه تشخیص، داوری و اعلان تخلف: نویسنده در موضع فردی ظاهر شده است که: الف) آثار دیگران را بررسی می‌کند؛ ب) یافته‌ها را تحلیل و داوری می‌نماید؛ پ) بر اساس نظر خود، درباره تخلف بودن یا نبودن آنها حکم صادر می‌کند؛ ت) و نهایتاً، توصیه به بررسی بیشتر و بازبینی سایر آثار می‌کند.

این سلسله اقدامات، بدون آنکه از سوی نهادی ذی صلاح مأمور شده باشند، ورود غیرقانونی به قلمرو اختیارات حاکمیتی و نهادهای رسمی دانشگاهی است.

مطابق ماده ۶ آیین‌نامه تخلفات پژوهشی، هرگونه اقدام به رسیدگی، قضاوت و صدور رأی باید توسط نهادهای رسمی نظیر «کمیته اخلاق پژوهش»، «هیئت‌های بدوی تخلفات»، یا «مراجع ذی ربط دانشگاهی» صورت پذیرد و هیچ فردی (ولو پژوهشگر یا استاد دانشگاه) مجاز به ایفای نقش در این جایگاه‌ها بدون مجوز رسمی نیست.

۴. ادبیاتی مغایر با حرمت علمی همکاران و ناقض حیثیت فردی: نویسنده نه تنها در قامت منتقد ظاهر نشده، بلکه خود را در موقعیت بازپرس، دادستان و قاضی پژوهشی قرار داده است. این شیوه از نگارش که در آن با «لحنی تحکم‌آمیز»، «نسبت‌دهی قطعی» و «صدور حکم نهایی» همراه است، خلاف اخلاق حرفه‌ای دانشگاهی و ناقض کرامت انسانی و علمی افراد است.

مطابق منشور اخلاق پژوهش مصوب وزارت علوم، هر پژوهشگری موظف است در نقد آثار علمی دیگران: الف) از پیش‌داوری، قضاوت عجولانه و نیت خوانی پرهیز کند؛ ب) از ادبیات القایی و اتهام‌زننده استفاده نکند؛ پ) حرمت همکاران را پاس بدارد و اگر تخلفی را مشاهده می‌کند، آن را از طریق مجاری رسمی گزارش دهد، نه در فضای عمومی و با بیانیه‌نویسی.

نکته آخر: مقاله با عنوان «تبیین و تحلیلی انتقادی بر رابطه مرگ‌اندیشی با معنای زندگی در فلسفه‌ی کرکگور» همانند کلیه مقالات منتشرشده در نشریات علمی - پژوهشی مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پیش از پذیرش و انتشار، به طور الزامی در سامانه‌های مشابهت‌یاب معتبر از جمله «ایران‌داک» و «سمیم‌نور» مورد ارزیابی قرار گرفته است.

جمع‌بندی: آنچه در پایان مقاله چهارم تحت عنوان «بستن پرونده‌ی انتحال‌ها» و «درخواست بازبینی تمام آثار علمی» مطرح شده، نمایانگر رویکردی مغایر با اصول نقد علمی، قوانین پژوهشی و حرمت حرفه‌ای افراد است.

این رویکرد اگرچه در قالب مقاله علمی مطرح شده، در عمل حداقل شائبه سوءنیت، تخریب برنامه‌ریزی شده و تضعیف اعتبار علمی فردی خاص را به همراه دارد و سزاوار بررسی در مراجع صنفی، اخلاقی و حتی حقوقی است، نه سکوت و پذیرش آن در سکوت جامعه علمی.

پاسخ اتهامات مطروحه نویسنده ذیل بخش کتاب‌ها

نویسنده در بخش «کتاب‌ها»‌ی منتشرشده نشریه آینه پژوهش، متأسفانه با به‌کارگیری عبارات ناروا و غیرمستند، مرتکب ایراد اتهاماتی نظیر تهمت، افترا و مخدوش ساختن اعتبار و حیثیت اینجانب به‌عنوان عضو هیئت علمی رسمی دانشگاه پیام نور شده است. بدین وسیله ضمن ارائه شرح مختصر ماجرا، مستندات مرتبط به همراه پیوست‌ها تقدیم می‌شود تا صرفاً در راستای بررسی منصفانه و تنویر افکار عمومی، ابعاد کذب، خلط واقعیت و گزارش نادرست نویسنده آشکار گردد.

شرح مختصر ماجرا: اینجانب در دی‌ماه ۱۳۹۵، بر اساس ضوابط و مقررات، از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به دانشگاه پیام نور منتقل شدم. در زمان اشتغال در پژوهشگاه، عهده‌دار اجرای طرح موظفی چهارساله‌ای در قالب طرح‌های منفک و یک‌ساله اما مسلسل‌وار، با عنوان «جریان‌شناسی و منبع‌شناسی حکمای حکمت متعالیه صدرایی» بودم که مطابق رویه معمول و پس از طی مراحل قانونی، به تصویب شورای پژوهشی پژوهشگاه رسیده بود. به دلیل تعدد مسئولیت‌ها و اشتغالات اجرایی، شورای پژوهشی پژوهشگاه در جلسات متعدد - از جمله جلسه رسمی شماره ۱۰۹ - با اختصاص هزینه سربار طرح‌ها، با به‌کارگیری کارشناس ارشد برای همکاری در اجرای این طرح‌های موظفی‌ام موافقت کرد (پیوست ۱-۱ الی ۱-۳).

در فاصله سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱، دو نفر به نام‌های آقایان محمدهادی توکلی طرفی و مهدی قائد شرف به‌عنوان کارشناسان طرح موظفی اینجانب، تحت نظارت مستقیم اینجانب و معاونت پژوهشی و در چارچوب ضوابط مصوب، وظایف محوله را اجرا کرده‌اند. شرح وظایف و حدود حقوق مادی و معنوی ایشان به‌طور کامل در قالب مقررات پژوهشگاه تعیین و با تأییدات

اینجانب، مبالغ مقرر به آنان پرداخت گردید. بر اساس تصریح مکتوب ریاست وقت پژوهشگاه، «... بدین جهت در خصوص طرح‌های عضو هیئت علمی، افراد یادشده فاقد هرگونه حق معنوی در نتایج و آثار طرح بوده‌اند؛ زیرا برای آنان هیچ‌گونه مسئولیت علمی یا مأموریت پژوهشی مستقلی در نظر گرفته نشده است. این رویه، بنا بر سوابق موجود، از سال‌ها پیش و حتی پیش از انقلاب اسلامی در پژوهشگاه جاری بوده است. بنابراین نامبردگان صرفاً در زمره کارکنان اداری محسوب می‌شدند و شأن یا مسئولیت علمی در پروژه موظفی عضو هیئت علمی نداشتند؛ ضمن آنکه خود نیز در زمان استخدام، این شرایط را به‌طور کامل پذیرفته بودند. در نتیجه فرد مذکور (آقای محمدهادی توکلی) که مورد استفسار اینجانب از ایشان بودند، هیچ‌گونه حق معنوی در آثار آقای خدري نمی‌تواند داشته باشد» (پیوست ۲).

از سوی دیگر، اثر منتشرشده از این طرح در پژوهشگاه، کتاب تأملی بر سیر تطور حکما و حکمت متعالیه (۱۳۱۰-۱۳۳۱ق) بوده است، اینجانب صرفاً بنا به درخواست شخصی خود، در صفحه دوم کتاب (و نه روی جلد و نه حتی در فیپای کتابخانه ملی) عبارت «با همکاری محمدهادی توکلی و مهدی قائد شرف» را زیر نام خویش درج نمودم. با این حال، نام آنان در فهرست فیپای کتابخانه ملی - چه به‌عنوان مؤلف و چه در هر عنوان مشابه - هرگز درج نشده است (زیرا خلاف قانون بوده و اصلاً به هر دلیلی ممکن نمی‌گردید). تنها باز به درخواست اینجانب، در بخش ویراستاران فیپا، نام‌های «عبدالحسین توکلی» (پدر) و «محمدهادی توکلی» (فرزند) قید شده است. بر این اساس، هرگونه انتساب مؤلفیت یا مشارکت علمی رسمی به این افراد، از سوی پژوهشگاه یا اینجانب، کاملاً فاقد صحت بوده و ادعای خلاف آن، همان‌گونه که در نوشته نویسنده آمده است، از حیث حقوقی و به روشنی واجد جنبه پیگرد قانونی است (پیوست ۳).

حدود یک دهه بعد، با توجه به عدم انتشار سایر مجلدات این طرح از سوی انتشارات پژوهشگاه، از معاونت پژوهشی وقت درخواست چاپ آثار را در پژوهشگاه کردم. معاونت پژوهشی وقت، ضمن اظهار بی‌اطلاعی از اصل و تداوم اجرای طرح، به‌صورت رسمی و مکتوب، اجازه انتشار آثار در خارج از پژوهشگاه را به صلاح‌دید اینجانب صادر کرد. با این حال، برای رعایت تمامی ملاحظات اداری و حقوقی، حتی پس از طی فرایند چاپ مجموعه چهارجلدی مسلسل‌وار در دانشگاه پیام نور، مجدداً مجوز کتبی انتشار را از پژوهشگاه و معاونت پژوهشی وقت نیز اخذ کردم (پیوست‌های ۴ و ۵).

پس از اخذ مجوز از پژوهشگاه، چهار جلد کتاب مسلسل وار، پس از طی کامل مراحل داوری علمی و اصلاحات، صوری و محتوایی به واسطه داوران انتشارات دانشگاه، این بار با عنوان کلی حکمای راسخین در انتشارات دانشگاه پیام نور و با اصلاحات انجام شده توسط داوران دانشگاه پیام نور، این مجموعه منتشر گردید. در مقدمه جلد اول این آثار، نیز در صفحه هفده جلد اول آن، صراحتاً ذکر کرده‌ام که این مجموعه در راستای اجرای طرحی به نام «جریان‌شناسی و منبع‌شناسی حکمای حکمت متعالیه»، شکل گرفته است. همچنین در صفحه بیست و شش همان مقدمه، از همکاری آقایان محمدهادی توکلی طرقي و مهدی قائد شرف در گردآوری داده‌ها و اسناد، مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای و نیز معاونت در نگارش و تنظیم بخش‌هایی از فصول، قدردانی نموده‌ام (پیوست ۶). بدیهی است این قدردانی به معنای اعطای حق مالکیت معنوی یا مشارکت مؤلفانه نبوده، بلکه صرفاً بیانگر نقش پشتیبانی و همکاری اجرایی ایشان در مقاطع زمانی مشخص است.

بررسی ادعاهای نویسنده و پاسخ به آنان

ادعای نویسنده: این کتاب‌ها طرح‌های موظفی دکتر خدیری در پژوهشگاه علوم انسانی است.

پاسخ: این چهار جلد بخشی از طرح‌های موظفی اینجانب در پژوهشگاه علوم انسانی بوده است و اساساً مالکیت معنوی آن متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بوده است. با این حال، پیش و پس از چاپ آنها در دانشگاه پیام نور، در دو مرحله مجوز کتبی از معاونت های پژوهشی وقت، پژوهشگاه مذکور را برای چاپ کتاباً اخذ کرده‌ام: نخست، پیش از چاپ به عنوان چهار کتاب مسلسل و سپس، پس از چاپ نهایی در دانشگاه. افزون بر این، در مقدمه جلد اول نیز به صراحت به ماهیت این آثار به عنوان طرح خود اعلام کرده‌ام. بر این اساس، طرح چنین ادعایی که این امر «انتحال» یا «تخلف» محسوب می‌شود، کاملاً بی‌اساس و فاقد وجاهت علمی و حقوقی است.

ادعای نویسنده: عنوان «سیر حکما و حکمت متعالیه عجیب، ناشیانه و مغلوپ است» و با لحنی تمسخرآمیز و استفهام استنکاری می‌پرسد: «مگر حکما سیر تطوری دارند؟»

پاسخ علمی و دانشگاهی: به‌کارگیری اصطلاح «سیر تطور» در مطالعات تاریخ فلسفه و جریان‌شناسی اندیشه، اصطلاحی کاملاً متداول و پذیرفته شده در متون دانشگاهی و آثار مرجع

به ویژه در حوزه فلسفه اسلامی است. «سیر» در اینجا به معنای روند، مسیر و جریان تاریخی تحول و «تطور» به معنای تغییرات کیفی و کمی در اندیشه‌ها، مکاتب یا آثار یک یا چند متفکر به کار می‌رود. بدیهی است که «حکما» نه به عنوان افراد زیستی، بلکه به عنوان حاملان و نمایندگان یک دستگاه فکری، در طول زمان دچار تحول در آرا، شیوه استدلال، موضوعات مورد توجه و حتی روش‌های تبیین فلسفی می‌شوند.

در ادبیات پژوهشی فلسفه اسلامی، نمونه‌های متعددی از کاربرد این ترکیب وجود دارد؛ از جمله «سیر و تطور فلسفه مشاء در ایران»، «تطور آرای عرفا» یا «سیر تاریخی حکمت متعالیه». بنابراین، تعبیر «سیر تطور حکما و حکمت متعالیه» نه تنها از نظر مفهومی صحیح است، بلکه از منظر رویکرد تاریخ‌نگاری فلسفه نیز دقیقاً بیانگر هدف پژوهش بوده است: بررسی روند شکل‌گیری، تحول و گسترش اندیشه‌های حکمای مکتب صدرایی در بازه زمانی مشخص.

بر این اساس، پرسش تمسخرآمیز مطرح شده ناشی از نادیده گرفتن اصطلاحات تخصصی این حوزه و خلط معنای زیست‌شناختی «تطور» با معنای رایج آن در علوم انسانی و تاریخ فلسفه است.

ادعای نویسنده: نویسنده مدعی شده است که در مدارک کتاب‌شناختی کتاب مورد بحث، در بخش «مؤلفان» نام دو نفر به نام‌های محمد هادی توکلی و مهدی قائد شرف قید شده بوده است؛ لیکن در چاپ این کتاب توسط دانشگاه پیام نور، هر دوی آنان حذف شده‌اند.

پاسخ: ۱. تردید در اصالت «برگه ارائه شده توسط نویسنده» و بار اثباتی ادعا: «برگه» ای که نویسنده سند رسمی را ارائه کرده است، اولاً از حیث اصالت تاکنون برای اینجانب محرز نشده و حتی در صورت فرض اصالت، صرف درج نام فردی در یک برگه اداری یا اشاره ضمنی، به عنوان همکار، مبنای قانونی برای مالکیت تألیفی محسوب نمی‌شود. اثبات چنین ادعایی مستلزم ارائه اسناد رسمی و ثبت شده در مراجع ذی صلاح و پیگیری از مسیر قانونی است. با این حال، تا امروز - بر اساس مستندات موجود - هیچ دادخواست یا شکایت رسمی از سوی افراد یاد شده علیه اینجانب یا پژوهشگاه در مراجع قضایی یا انتظامی مطرح نشده است. اگر صاحبان یا صاحب این برگه واقعاً به آن باور داشته و خود را ذی حق می‌دانستند، راهکار قانونی آنان پیگیری موضوع از طریق مراجع صالح قضایی برای احقاق حق ادعایی بود، نه متوسل شدن به فرافکنی، فضای مجازی، مجلات، نشریات یا کانال‌های اجتماعی. پرسش جدی این است که نویسنده، آقای سیدعلی موسوی، چه ارتباط یا نسبتی با آن دو نفر دارد که بدون طرح شکایت رسمی از سوی

خودشان، «سنگ آنان را به سینه» می‌زند؟ آیا پرهیز چندین ساله ایشان از شکایت قانونی به این دلیل نیست که ادعا فاقد حقیقت، دلیل محکمه‌پسند و پشتوانه مستند است و عجیب آنکه توسط فرد ناشناخته دیگری صرفاً با جنجال رسانه‌ای و تشویش اذهان عمومی، مطرح می‌شود؟

۲. تفاوت «با همکاری» با «مؤلفیت»: درج عبارت «با همکاری محمدهادی توکلی و مهدی قائد شرف» (که اینجانب آن را بنا به میل خود و بدون هیچ‌گونه الزام قانونی در صفحه دوم کتاب و نه در جلد آن قید کردم و نیز در مقدمه جلد اول منتشر شده هم پژوهشگاه و هم دانشگاه، با تجلیل از همکاری ایشان یاد شده است) دلالت بر مشارکت اداری یا همکاری در مراحل جمع‌آوری/ویرایش و یا هماهنگی‌های اجرایی دارد، نه بر مشارکت تألیفی یا داشتن حقوق پدیدآور/مؤلف. صلاحیت تشخیص مؤلفیت در مدارک رسمی نشر (مثل فیپا) تعیین می‌گردد و نه صرفاً قید لفظی «با همکاری».

۳. نسبت کاری افراد یادشده، آقایان محمدهادی توکلی و مهدی قائد شرف در فاصله سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ با مدارک کارشناسی ارشد، صرفاً به‌عنوان کارشناس طرح موظفی اینجانب که مأمور به همکاری با بنده بوده‌اند و این همکاری از لحاظ قانونی تنها یک سمت اداری/اجرایی بوده است.

۴. وضعیت حقوق مادی و معنوی، استعلامات و مکاتبات رسمی موجود از ریاست وقت پژوهشگاه صراحتاً نشان می‌دهد که افراد یادشده فاقد هرگونه «حق مالکیت مادی یا معنوی» نسبت به نتایج یا آثار طرح موظفی عضو هیئت علمی بوده‌اند. به عبارت دیگر، مسئولیت علمی و مؤلفیت اثر متوجه اینجانب بوده است.

۵. اعلام دریافت حقوق و پرداخت‌های مرتبط: مدارک پرداخت معاونت پژوهشی و نیز ایمیل/اظهارنظر صریح آقای توکلی مبنی بر دریافت کامل حقوق مادی و معنوی خود، قرارداد/پرداخت‌ها (پیوست ۱-۷ الی ۴-۷) و مهدی قائد شرف هکذا (پیوست‌های ۸-۱ الی ۲-۸). این مستندات نشان می‌دهد حقوق مادی کارکنان مربوطه پرداخت شده و موضوع مالی میان طرفین نیز منتفی است.

۶. اطلاعات کتاب‌شناختی (فیپا) و معیار رسمی تعیین پدیدآور: فیپای کتاب‌شناسی کتاب در کتابخانه ملی، به‌عنوان مرجع رسمی اطلاعات نشر، تنها نام غلامحسین خدردی را به‌عنوان پدیدآور/مؤلف ثبت کرده است. فیپا مرجعی رسمی و معتبر برای تعیین مؤلف/پدیدآور است و نام بردگان در آن به‌عنوان مؤلف درج نشده‌اند.

۷. نتیجه‌گیری حقوقی: با توجه به مجموعه مستندات (مجوزهای چاپ، فیپا، اعلامیه ریاست پژوهشگاه، مدارک پرداخت و ایمیل/ اظهارات شخصی)، ادعای نویسنده درباره حذف نام دو فرد «مولف» در چاپ دانشگاه پیام نور، فاقد پشتوانه مستند حقوقی و کتاب‌شناختی است. از منظر حقوقی، طرح چنین ادعاهایی بدون مدارک قابل اتکا، می‌تواند موجبات نقض حیثیت حرفه‌ای را فراهم کند و در صورت تداوم، قابلیت طرح پیگیری حقوقی را دارد.

ادعا: نویسنده متن مورد بحث، در فقره‌ای از نوشته خود، با استناد به نشانی اینترنتی پیشین مربوط به رزومه اینجانب، مدعی شده است که اثری با عنوان سیر تطور حکما و حکمت متعالیه (ملا علی نوری) توسط انتشارات پژوهشگاه منتشر شده و این اثر به عنوان خروجی «طرح موظفی دوم» اینجانب در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محسوب می‌شود.

پاسخ: این ادعا به طور کامل و بدون هیچ تردیدی کذب محض است. اولاً، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در حال حاضر فعال است و سوابق تمامی آثار منتشرشده در آن، به صورت رسمی و مستند موجود می‌باشد. ثانیاً، مجله آینه پژوهش - که این ادعا را در نوشته منتشرشده خود درج کرده - و حتی شخص مدعی، می‌توانند با یک استعلام رسمی و ساده از بخش انتشارات پژوهشگاه، به سهولت از نادرستی این ادعا آگاه شوند.

اصرار بر انتشار چنین نسبت خلاف واقع، آن هم بدون هرگونه استعلام از مرجع رسمی و صرفاً بر پایه اطلاعات ناقص یا تحریف شده از یک رزومه قدیمی، نه تنها از منظر اصول پژوهشی و اخلاق حرفه‌ای مردود است، بلکه از حیث حقوقی نیز می‌تواند مشمول عنوان نشر اکاذیب و افترا گردد.

تأسف‌برانگیزتر آنکه این ادعای خلاف واقع در روز روشن و در بستر یک نشریه رسمی منتشر شده و سپس با همان اطمینان نادرست، توسط نویسنده، بازتکرار و ترویج گردیده است. چنین رویه‌ای بیش از هر چیز، بیانگر بی‌پایگی مستندات و فقدان حداقل الزامات راستی‌آزمایی در فرآیند تولید و انتشار آن متن است.

ادعا و پرسش‌های مطروحه در متن طرف مقابل: در بخش‌های سوم و چهارم نوشته خود، نویسنده مجدداً به رزومه پیشین اینجانب استناد کرده و با طرح پرسش‌هایی از قبیل «آیا فرد دیگری این کتاب را نوشته است؟» یا «چه کسانی در تألیف آن مشارکت داشته‌اند؟»، به القای تردید نسبت به مالکیت و نقش اینجانب در اثر یادشده پرداخته است. وی سپس بر اساس این پرسش‌ها،

بدون ارائه هرگونه مستند رسمی، نتیجه‌گیری کرده که کتاب مذکور متعلق به اینجانب نیست و در ادامه، با ادعای وقوع «تخلف محرز»، این موضوع را مستمسک قرار داده تا مرا مشمول ماده ۲۰ دستورالعمل نحوه بررسی تخلفات پژوهشی قلمداد نماید.

پاسخ: اولاً، این پرسش‌ها و نتیجه‌گیری‌های ضمنی و صریح، از منظر حقوقی صرفاً در صلاحیت مراجع رسمی و ذی صلاح - اعم از کمیته‌های تخصصی بررسی تخلفات پژوهشی در وزارت علوم یا مراجع قضایی - قرار دارد و هیچ فرد حقیقی خارج از این چارچوب‌ها، نه شأن دادستانی دارد، نه اختیار قضاوت و نه مجوز اجرای حکم. اقدام نویسنده در طرح پرسش‌های القایی، صدور حکم و سپس اجرای آن در قالب یک متن منتشرشده، مصداق بارز تجاوز به حدود صلاحیت قانونی و ایجاد شائبه افترا و نشر اکاذیب است.

ثانیاً، اگر نویسنده یا هر فرد دیگری مدعی وجود تخلف در تألیف یا انتشار این آثار بوده و خود را در این خصوص ذی حق می‌دانسته، مقتضای منطق حقوقی و قواعد مسلم دادرسی آن بود که در مهلت معقول و از مسیره‌های قانونی - اعم از کمیته‌های تخصصی در وزارت علوم یا محاکم قضایی - طرح شکایت نماید.

ثالثاً، تکرار مکرر ادعاهای تخلف در این نوشته - بدون ارائه سند و بدون طی مراحل بررسی رسمی - چیزی جز تهمت، افترا و انتشار مطالب خلاف واقع نیست و متأسفانه این امر در بستر یک نشریه چون آینه پژوهش منتشر شده است؛ نشریه‌ای که از نظر رسالت علمی، مکلف به رعایت اصول بی‌طرفی، راستی‌آزمایی و مستندنگاری است.

رابعاً، اطلاق عنوان «مقاله انتقادی» بر متنی که آمیخته به اتهام‌زنی، نتیجه‌گیری‌های غیرمستند و طرح مطالب خلاف واقع است، نشان‌دهنده ناآگاهی یا بی‌توجهی به حداقل معیارهای مقاله انتقادی در ادبیات علمی است. مقاله انتقادی، بنا بر تعریف، باید متکی بر شواهد روشن، استدلال منسجم و نقد روشمند باشد، نه مجموعه‌ای از نسبت‌های بی‌پایه که در عمل، در حکم هجویه‌نویسی است.

خامساً، به‌کاربردن عباراتی همچون «گشوده‌شدن ابواب جدیدی از تخلفات علمی» بدون ارائه مصادیق روشن و مستندات قابل بررسی، از نظر حقوقی فاقد اعتبار و از منظر اخلاق پژوهش، عملی مغایر با اصل بیان مستند و منصفانه است.

۳. بخش سوم: نکته حقوقی

از آنجاکه سرقت ادبی طبق قانون جرم بوده و نسبت دادن آن به دیگری خود عملی است مجرمانه، که طبق ماده ۶۹۷ قانون تعزیرات افترا محسوب می شود، بنابراین انتشار مطالبی در نشریه «آینه پژوهش» که صراحتاً متضمن اتهام سرقت علمی و انتساب رفتار مجرمانه به اینجانب است، پیش از انجام رسیدگی در مراجع ذی صلاح و بدون صدور حکم قطعی، تخلف آشکار از ماده ۳۰ قانون مطبوعات و مشمول مجازات های مقرر در مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی در خصوص افترا و نشر اکاذیب مصداق توهین (ماده ۶۰۸ قانون تعزیرات) و بنابراین مشمول قاعده تعدد جرم می باشد. همچنین مطابق ماده ۱۸ قانون جرایم رایانه ای (مصوب ۱۳۸۸) در خصوص انتشار اکاذیب در سامانه های رایانه ای به قصد اضرار یا تشویش اذهان عمومی که این اقدام، علاوه بر نقض «اصل برائت» مقرر در اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مغایر با بندهای ۴ و ۶ منشور اخلاق پژوهش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، آیین نامه اجرایی قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در تهیه آثار علمی و اصول کمیته بین المللی اخلاق نشر (COPE) است که نشریات علمی را مکلف می سازد هرگونه ادعای تخلف پژوهشی را صرفاً پس از بررسی مستند، از طریق مراجع صلاحیت دار و با رعایت محرمانگی، منتشر نمایند. تخطی از این ضوابط و انتشار عمومی اتهام، علاوه بر مسئولیت کیفری نویسنده و مسئولان نشریه، نقض آشکار موازین حرفه ای نشر علمی و مصداق بارز خدشه دار ساختن حیثیت علمی و اداری افراد است.

اتهامات مطرح شده بدون حکم مراجع صلاحیت دار (کمیته های بررسی تخلفات پژوهشی وزارت علوم، هیئت های بدوی تخلفات اعضای هیئت علمی یا محاکم قضایی) فاقد وجهت قانونی است و مشمول افترا و نشر اکاذیب محسوب می شود.

نتیجه گیری

هدف این مقاله، روشنگری و دفاع مستند از اعتبار علمی و حقوق اینجانب در برابر اتهامات بی پایه، نه مقابله شخصی است. همگان را به رعایت استانداردهای نقد علمی، بی طرفی و اخلاق پژوهش بر اساس موازین وزارت علوم و COPE دعوت می کنم. امیدوارم این پاسخ به تداوم پژوهش سالم، اخلاق مدار و بدون پیش داوری در جامعه علمی کمک کند و از تکرار چنین نوشته های جدلی و اتهامی جلوگیری شود. در نهایت، تأسّف عمیق خود را از انتشار چنین نوشته ای سراسر افترا، هتک حرمت، نشر اکاذیب در بستر یک نشریه وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ابراز می دارم که می توانست بستری شایسته و مناسب برای بیان و ترویج اظهارات علمی و اخلاقی باشد.

منابع

۱. آثار اینجانب: فهرست مقالات و کتاب‌های بررسی شده در متن.
۲. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. (۱۳۹۸). منشور اخلاق پژوهش.
۳. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. (۱۳۹۸). آیین‌نامه اجرایی قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در تهیه آثار علمی.
۴. موسوی، سیدعلی. (۱۴۰۴). «مکتب خدریه؛ مروری بر ابتدال کم سابقه در پژوهش»، آینه پژوهش، ش ۲۱۲.
5. Committee on Publication Ethics (COPE). (2018). *Core Practices*.
6. International Committee of Medical Journal Editors (ICMJE). (2024). *Recommendations for the Conduct, Reporting, Editing, and Publication of Scholarly Work in Medical Journals*.